

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	یادداشت آغازین
۳	مقدمه
۳	اشاره‌ای به «حماسه» و پیشینه و تطورات آن در تاریخ و ادبیات ایران
۱۴	نام و موضوع شاهنامه
۱۵	منابع شاهنامه
۱۹	تاریخ آغاز و پایان نظم شاهنامه و تعداد بیت‌های آن
۲۲	زبان و بلاغت شاهنامه
۲۹	هنر داستان‌پردازی فردوسی
۳۳	شاهنامه و هویت ملی ایران / ایرانی
۳۵	شاهنامه و تاریخ
۳۷	جغرافیای شاهنامه
۳۹	قرآن و حدیث و حکمت و تعلیم در شاهنامه
۴۳	زن در شاهنامه
۴۷	شاهنامه و اقوام دیگر (ترکان و اعراب)
۵۱	اشاره‌ای به نفوذ و تأثیر شاهنامه در فرهنگ و ادب ایران و جهان
۵۵	چند دیدگاه نادرست در شاهنامه‌پژوهی
۶۰	مخالفت با فردوسی و شاهنامه
۶۷	داستان فرود سیاوخش
۶۷	مقدمه
۶۷	لشکرکشی ایرانیان به توران و رویارویی با فرود
۷۲	نبرد ایرانیان با فرود و کشته شدن او

صفحه	عنوان
۸۰	توضیحات داستان فرود سیاوخش
۹۷	داستان بیژن و منیژه
۹۷	مقدمه
۹۸	رفتن بیژن به نبرد گرازان و گرفتار شدن در چاه افراسیاب
۱۰۷	رهانیدن رستم، بیژن را از بند
۱۲۲	توضیحات داستان بیژن و منیژه
۱۵۱	داستان رستم و اسفندیار
۱۵۱	مقدمه
۱۵۲	رفتن اسفندیار به زابلستان برای بستن دست رستم
۱۶۰	دیدار و گفتگوهای رستم و اسفندیار
۱۷۰	نبرد رستم و اسفندیار و کشته شدن اسفندیار
۱۸۳	بردن پیکر اسفندیار به دربار گشتاسپ و پرورش بهمن در زابل
۱۸۶	توضیحات داستان رستم و اسفندیار
۲۳۹	منابع

به نام خداوند جان و خرد

یادداشت آغازین

همان گونه که در پیشگفتار کتاب *نامورنامه شهریار (شاهنامه (۱))* اشاره شد در طرحی که نگارنده برای تألیف دو کتاب درس *شاهنامه* در مقطع کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاهها پیشنهاد کرده، هدف انتخاب اییاتی از بهترین و شاخص ترین بخشها و داستانهای حماسه ملی ایران بوده است. بر اساس این طرح و در پی مجلد نخست، در کتاب کنونی ۱۷۱۰ بیت از سه داستان فرود، بیژن و منیژه و رستم و اسفندیار برگزیده شده است. مقدمه کتاب دربردارنده بخشی است بسیار مختصر و مروری، در باب حماسه سرایی/نویسی در تاریخ و ادبیات ایران؛ پس از آن برخی از مهم ترین مسائل و موضوعات مربوط به *شاهنامه* - باز به اجمال - برای آشنایی دانشجویان و علاقه مندان آمده است که خواستاران باید تفصیل آنها را در مقدمه کتاب دیگر نگارنده با نام *دفتر خسروان* (تهران: سخن، ۱۳۹۰، چاپ دوم ۱۳۹۴) و یا منابع ارجاع داده شده در زیرنویسها مطالعه کنند. در بخش توضیحات هم به شیوه کتاب پیشین عمل شده و فقط در معرفی کسانی که قبلاً در *شاهنامه* (۱) توضیحاتی درباره آنها آمده، به همان مطلب ارجاع داده و از تکرار پرهیز شده است.

گسترده گی و دشواری متن *شاهنامه* باعث می شود که بار دیگر نگارنده از همه استادان، محققان، مدرّسان، دانشجویان و علاقه مندان از بُن جان درخواست کند که لطفاً با تذکّر سهو و خطاهای احتمالی موجود در مطالب مقدمه و تعلیقات این کتاب، یافته ها و راهنماییهای علمی خویش را از این بنده دریغ نفرمایند.

تألیف، چاپ و انتشار این کتاب نیز همچون شاهنامه (۱) مرهون الطاف، حمایتها و زحمات سروران ارجمند جناب آقای دکتر احمد احمدی، رئیس سازمان سمت، جناب آقای دکتر حسین هاجری، مدیر محترم گروه زبان و ادبیات فارسی سازمان، جناب آقای دکتر محمدجعفر یاحقی و جناب آقای دکتر سید علی اصغر میرباقری فرد، نخستین پیشنهاد کنندگان تألیف کتابهای درس شاهنامه به این جانب، سرکار خانم مریم فلاح شجاعی، کارشناس نستوه و نیک خوی گروه ادبیات فارسی و همه کوشندگان بخشهای مختلف سازمان سمت است. از یکایک این بزرگواران فرهنگ گستر هزاران بار سپاسگزاری می کنم و آرزو دارم دو کتاب شاهنامه (۱) و (۲) تا حدودی بتواند مقدمات آشنایی دانشجویان گرامی دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی را با حماسه ملی ایران فراهم آورد. ان شاء الله.

سجاد آیدنلو

اورمیّه- اردیبهشت ۱۳۹۳

aydenloo@gmail.com

اشاره‌ای به «حماسه» و پیشینه و تطوّرات آن در تاریخ و ادبیات ایران
واژه «حماسه» از «حَمَس» عربی به معنای «شدّت و سختی در کار» و در اصطلاحات
ادبی به مفهوم روایت داستانی منظوم یا منثور با موضوع پهلوانی و ویژگی ملی است که
حوادث فراموش و شگفت در آن روی می‌دهد.^۱ از دقت در این تعریف کوتاه اما نسبتاً
جامع دانسته می‌شود که حماسه در معنای فنی و اصطلاحی آن چهار ویژگی اساسی
دارد که عبارت است از: (۱) جنبه داستانی، (۲) محتوای پهلوانی و دلاورانه، (۳) ویژگی
ملّی، (۴) بزرگ‌نمایی در لفظ (مبالغه) و موضوع (خوارق عادات و عجایب).
غیر از این خصوصیات اصلی، روایات حماسی در میان ملل مختلف جهان
ویژگیهای جزئی‌تر دیگری هم دارد که در اینجا به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره
می‌شود:

۱. حماسه مردم‌محور است و به وصف و ستایش انسانهای توانا و
انجام‌دهندگان کارهای بزرگ می‌پردازد.
۲. غیر شخصی است و خصلت اجتماعی دارد.
۳. مدّعی حقیقت است و به سخن گذشتگان مستند می‌شود.
۴. حوادث آن در بستر زندگی واقعی رخ می‌دهد.
۵. قلمرو جغرافیایی داستانها و رویدادهایش بسیار گسترده است.
۶. در آن به زمان خطی و مکان واقعی بی‌توجهی می‌شود.
۷. صورت منظوم آن در قالب مثنوی و غالباً وزن واحدی سروده می‌شود.

۱. ر.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۷۲ الف، ص ۹.

۸. در بعضی داستانهای آن تناقض وجود دارد.
 ۹. تشبیه جزء اصلی بیان حماسی است.
 ۱۰. در توصیفات حماسه به جزئیات توجه می‌شود.
 ۱۱. پهلوان و حفظ نام و حیثیت او جای نمایانی در آن دارد.
 ۱۲. نبرد تن به تن در حماسه مهم است.
 ۱۳. از اسبان ویژه و رزم‌افزارهای مخصوص در آن یاد می‌شود.
 ۱۴. دیو، اژدها، جادو، غول، پری و موجودات شگفت در آن نقش آفرینند.
 ۱۵. کاخها و خانه‌های شکوهمند در آن وصف می‌شود.
 ۱۶. سفرهای طولانی و مخاطره‌آمیز در حماسه روایت می‌شود.
 ۱۷. خون‌ریزی و کین‌توزی در حماسه‌ها دیده می‌شود و ...^۱
- خاستگاه نخستین حماسه، سرودهای پهلوانی است که راویان آنها را به صورت شفاهی در دربارها و بزمهای بزرگان و نیز بین عموم مردم می‌خواندند و بعدها این داستان - سرودهای شفاهی به شکل مکتوب درآمد و نگه داشته شده است.^۲ داستان‌گزاران شفاهی در میان ملل گوناگون با القاب و عناوینی خوانده می‌شدند که شماری از معروف‌ترینشان چنین است: راپسود در یونان، ژونگلور و تروور در فرانسه، اشیلمان در میان ژرمنها، اسکالد در نروژ، اسکوپ در انگلستان، اسکوموروخی در روسیه، بارد در سلت، گوزلار در میان صربها، مابو در قبایل سودان و عاشیق در قفقاز، آسیای میانه و آذربایجان.^۳ در ایران پیش از اسلام از دوره اشکانیان تا روزگار ساسانیان، راویان داستانها در میان عامه مردم یا در دربارها و

۱. درباره ویژگیهای حماسه، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶ الف، صص ۱۸، ۲۳، ۲۷-۳۱، ۳۸، ۳۹، ۵۳، ۵۷، ۶۳، ۸۵، ۹۷، ۹۸ و ۱۰۴؛ شمیس، ۱۳۷۵، ص ۶۴؛ مختاری، ۱۳۶۸، صص ۷۶-۷۹ و نیز، ر.ک: باختین، میخائیل، *تخیل مکالمه‌ای* (جستارهایی درباره رمان)، ترجمه رؤیا پورآذر، تهران، نی، ۱۳۸۷، صص ۴۶-۵۴؛ شیری، قهرمان، «نقد حماسه و تراژدی براساس کلیدر دولت‌آبادی»، *کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی*، سال دهم، شماره ۱۸، بهار و تابستان ۱۳۸۸، صص ۶۶ و ۶۷.

۲. ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶ ب، ص ۷۳۸.

۳. ر.ک: همو، ۱۳۸۶ ب، ص ۷۳۹؛ مختاری، ۱۳۶۸، صص ۳۷، ۳۸ و ۴۲.

مجالس اعیان «گوسان» نامیده می‌شدند^۱ که نقش آنها در ایران عصر اسلامی از سوی شاهنامه‌خوانها، دفترخوانان (خوانندگان داستان از روی کتاب و متن مکتوب) و نقّالان ادامه یافته است.

همان‌گونه که گفته شد داستانها و سرودهای حماسی شفاهی - که سالها توسط این راویان زبان به زبان نقل و حفظ می‌شد - در برهه‌های مختلفی از تاریخ تمدن و فرهنگ و ادب ملل و کشورهای گوناگون به گونه نوشتاری درآمده است و امروز مبنای داوری و بررسی محققان درباره نوع ادبی «حماسه» و آثار حماسی همین مکتوبات باقی‌مانده است. قدیمی‌ترین حماسه مکتوب جهان، روایت گیلگمش بابلی است که در سده هفتم پیش از میلاد نگاشته شده.^۲ غیر از این از متون و داستانهای حماسی معروف دیگر می‌توان از: ایلید و اُدیسه یونانی، انه اید رومی، مهابهاراتای هندی، کوهولین / کوخولین ایرلندی، هیلده براند ژرمنی، رولاند فرانسوی، سید اسپانیایی، ادای ایسلندی، بیوولف انگلیسی، مارکو کرالویچ سربی، ایگر، بیلینی و استارینی روسی، کالوالای فنلاندی، داوید ساسونی ارمنیان، پلنگینه پوش گرجی، نارتهای آسی، دده قورقود اُغوزی و کوراوغلوی آذربایجانی نام برد.^۳

با اینکه سابقه کاربرد اصطلاح «حماسه» در زبان فارسی بسیار متأخر و مربوط به حدود هشتاد سال پیش است که بعد از کنگره هزاره فردوسی در سال (۱۳۱۳ ه.ش) به صورت معادل epic فرنگی به کار رفته و به دلیل فراوانی استفاده توسع معنایی نیز یافته است،^۴ شواهد وجود اشارات و داستانهای حماسی در ایران بسیار باستانی است و به دوره مادها می‌رسد. برای نمونه گزارش کتزیاس، مورخ یونانی، از

۱. برای آگاهی مفصل درباره «گوسان»، ر.ک: بویس، مری، «گوسان پارتی و سنت نوازندگی در ایران»، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تحقیق و بررسی توس، به کوشش محسن باقرزاده، تهران، توس، ۱۳۶۹، صص ۲۹-۶۴.

۲. ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶ الف، ص ۱۲۰.

۳. برای آشنایی کوتاه با این متون و روایات، ر.ک: همان، صص ۱۲۱-۱۳۰، ۱۳۶ و ۱۳۷ و برای دیدن خلاصه برخی از آنها و چند حماسه دیگر، ر.ک: شالیان، ژرار، گنجینه حماسه‌های جهان، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، چشمه، چاپ دوم، ۱۳۸۵.

۴. ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲ ب، ص ۶.

رویدادهای مربوط به چگونگی تأسیس دولت ماد را از داستانهای حماسی مادی دانسته‌اند.^۱ از پاره‌ای مطالب کتاب عهد عتیق (تورات) و نوشته‌های مورخان یونانی چنین برمی‌آید که برخی روایات حماسی، اساطیری و تاریخی در زمان هخامنشیان به دو صورت شفاهی و مکتوب وجود داشته و احتمالاً گونه‌های نوشتاری آنها در خزانه‌های شاهی نگه‌داری می‌شده است.^۲ در اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان، بعضی توصیفات یشتهای پنجم، هشتم، نهم، دهم و نوزدهم را از نمونه‌های کهن و اولیه نوعی سرود حماسی محسوب کرده‌اند.^۳ در اوستا به نامها و داستانهای شخصیهایی مانند گیومرث، هوشنگ، تهمورث، جمشید، اژی‌دهاک (ضحاک)، فریدون، کیقباد، کاووس، سیاوش، کیخسرو، گشتاسپ، گرشاسپ، افراسیاب، هوم، توس، زریر، بستور و آرش اشاره شده است^۴ که همه از شهریاران و یلان و کسان روایات ملی-پهلوانی ایران هستند و تفصیل سرگذشت و کردارهای آنها در متون و روایات پس از اوستا به ویژه در آثار بعد از اسلام دیده می‌شود.

مهم‌ترین و بیشترین آثار و اشارات مربوط به ادب حماسی ایران در دوره پیش از اسلام به زبان پهلوی است. شماری از این متون متأسفانه در طول زمان از بین رفته و فقط نام آنها از راه منابع مختلف به ما رسیده است که از آن میان می‌توان کتاب سکسیران، کتاب پیکار، متن پهلوی داستان رستم و اسفندیار، اسکندرنامه پهلوی، بختیارنامه، داستان بهرام شوین / چوبین، سیره اسفندیار، فرامرزنامه پهلوی، هزارافسان، کتاب کی لهراسپ و نامه پیران ویسه را نام برد.^۵ از کتابهای موجود، اشارات برخی بخشهای دینکرد مانند کتابهای سوم، هفتم، هشتم

۱. در این باره ر.ک: تفضلی، ۱۳۷۶، ص ۱۸؛ زرشناس، ۱۳۸۴، صص ۱۰-۱۳.

۲. در این باره ر.ک: امیدسالار، ۱۳۸۹ الف، ص ۹۰؛ تفضلی، ۱۳۷۶، صص ۳۰ و ۳۱؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۶ الف، ص ۱۳۲؛ همو، ۱۳۹۱ الف، ص ۱۳۰؛ زرشناس، ۱۳۸۴، صص ۲۲-۳۰.

۳. ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶ ب، صص ۷۳۸.

۴. در این باره، ر.ک: تفضلی، ۱۳۷۶، صص ۴۶-۵۹؛ دوستخواه، ۱۳۸۴ الف، صص ۱۵-۶۲؛ زرشناس، ۱۳۸۴، صص ۳۳-۴۳؛ یارشاطر، ۱۳۸۳، صص ۵۲۳-۵۲۶.

۵. درباره این آثار، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶ ج، صص ۳۳، ۳۴، ۵۶، ۸۲، ۸۵، ۹۳، ۹۹ و ۱۰۵؛ تفضلی، ۱۳۷۶، ص ۲۶۹.

و مخصوصاً نهم^۱، گزارشهای بُندَه‌ش، گزیده‌های زادسپَرم، روایت پهلوی، مینوی خرد، زند و همن یسن و ماهِ فروردین روز خرداد، کتاب اردشیر بابکان (که در اواخر عهد ساسانیان نوشته شده و تاریخ آمیخته با افسانه اردشیر ساسانی است)^۲ و یادگار زریران (که درباره نبرد ایرانیان به سرکردگی گشتاسپ با خَیونان به مهتری ارجاسپ است و ظاهراً اصل آن به زبان پارتی و پهلوی اشکانی، و نثر توأم با شعر بوده)^۳ درخور ذکر است.

مهم‌ترین و جامع‌ترین اثر پهلوی درباره تاریخ ملی و داستانهای پهلوانی ایران، خلدی‌نامه بوده که شوربختانه هم اصل پهلوی و هم ترجمه‌های عربی آن از بین رفته است. این مجموعه که روایات ملی و پهلوانی را از زمان گیومرث، نخستین شاه / انسان تا یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، شامل می‌شده، احتمالاً در روزگار انوشیروان و براساس دفترهای موجود در خزاین دربار ساسانیان، گزارشهای شفاهی و رساله‌های مرتبط با موضوع آن تدوین شده بوده است ولی تکمیل اخبار آن در عصر شاهان بعد از انوشیروان نیز ادامه داشته و حتی پس از کشته شدن یزدگرد و فروپاشی ساسانیان، چگونگی مرگ این پادشاه هم بر آن افزوده شده است.^۴

درباره سنت حفظ و نقل داستانهای حماسی و ملی در دوره ساسانی و به زبان پهلوی باید این نکته را هم افزود که در شاهنامه از خواننده شدن نامه باستان در بزمهای بهرام گور و نقل روایات شهریارانی چون جمشید و فریدون در راه شکار برای همین شاه یاد شده است. بهرام چوبین به رامشگر می‌گوید که داستان هفت‌خان اسفندیار را برای او بخواند و هر مزد از پسرش خسروپرویز می‌خواهد که پیری دانا را نزد او بفرستد تا داستانهای شاهان پیشین را از دفتری برای وی نقل کند.^۵ این اشارات

۱. ر.ک: همو، صص ۱۳۶ و ۱۳۹؛ دوستخواه، ۱۳۸۴ الف، صص ۶۹ و ۷۰.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره این متن، ر.ک: تفضلی، ۱۳۷۶، صص ۲۶۰-۲۶۴.

۳. در باب این کتاب نیز، ر.ک: همو، صص ۲۶۷ و ۲۶۸.

۴. برای تفصیل، ر.ک: امیدسالار، ۱۳۸۸ الف، صص ۱۹-۲۴؛ تفضلی، ۱۳۷۶، صص ۲۶۹-۲۷۴؛

خالقی مطلق، ۱۳۸۶ ج، صص ۳۴-۶۳؛ فیروزبخش، ۱۳۹۰، صص ۲۳۶-۲۴۱.

۵. برای دیدن بیتها، ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ۳۱۹/۴۲۲/۶؛ ۳۵۷/۴۴۵/۶؛ ۶۰۷/۷؛ ۱۶۹۴/۶-۱۶۹۷؛

۳۱/۶/۸ و ۳۲.

مهم هم نشان‌دهنده وجود منابع مکتوب از اخبار حماسی، اساطیری و ملی ایران در عصر ساسانیان و خوانده شدن آنهاست. در بحث از سیر ادب حماسی حتماً باید از داستان نبرد رستم و دیوان به زبان سغدی^۱ و اشاره‌های موجود در آثار مانوی از جمله کتاب غولان مانی هم یاد کرد.^۲

حمزه اصفهانی (حدود ۲۸۰-۳۵۱ تا ۳۶۰ ه.ق) در کتاب *الامثال الصادرة عن بیوت الاشعار* نوشته است که در زمان وی (قرون سوم و چهارم هجری) بیش از ده هزار ورق به خط پارسی از روایات تاریخی و غنایی وجود داشته که ایرانیان به نظم بی‌قافیه درباره شاهان خویش سروده بودند.^۳ این اشاره بسیار بسیار مهم که تاکنون مورد توجه دقیق محققان قرار نگرفته، به شرط صحت و اصالت، سند ارزشمندی برای سنت تدوین و نظم روایات ملی ایران و وجود داستانهای منظوم مفصل در سده‌های سوم و چهارم است و دانسته نیست که مراد از «خط پارسی» در آن فارسی دری است یا پهلوی؟

جز از این اشاره بررسی نشده و فعلاً مبهم، کهن‌ترین گزارش منشور حماسی به زبان فارسی و در ایران پس از اسلام، کتاب آزاد سرو مروی است که در اوایل قرن سوم در دستگاه احمد بن سهل در مرو می‌زیست. احتمالاً کتاب او بیشتر شامل داستانهای رستم و دلاوران سیستان بوده و دور نیست که ترجمه فارسی کتاب پهلوی *سکسیران* بوده باشد.^۴ کتاب آزاد سرو موجود نیست و ما از مقدمه داستان رستم و شغاد در شاهنامه از وجود آن آگاهی داریم. غیر از این کتاب و شاهنامه‌های منشوری که در ادامه اشاره خواهیم کرد، آثار دیگری نیز به زبان فارسی نوشته شده بوده که دربردارنده اخبار ملی و حماسی بوده ولیکن به دست ما نرسیده است، از آن جمله است: کتاب *گرشاسپ* از ابوالمؤید که ظاهراً همان ابوالمؤید بلخی، صاحب یکی از شاهنامه‌های منشور است؛ *اخبار فرامرز* که به نوشته تاریخ سیستان دوازده مجلد بوده

۱. درباره این داستان، ر.ک: قریب، ۱۳۵۷، صص ۴۴-۵۳؛ همو، ۱۳۷۷، صص ۲۳۳-۲۶۲.

۲. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: زرشناس، ۱۳۸۴، صص ۱۰۲-۱۰۴؛

Skjaervø, P. O.; "Iranian; Epic and the Manichean Book of Giants, Irano - Manichaica III", *Acta Orientalia Academia Scientiarum Hang Tomas*, XLVIII, 1995 (1-2), pp. 187-223.

۳. در این باره، ر.ک: De Blois, 1998, p. 474.

۴. ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶ ب، ص ۷۴۲.

است؛ *گردنامه* تدوین رستم لارجانی در چندین جلد درباره اخبار پادشاهی گیومرث تا شمس الدوله ابوطاهر دیلمی (حکومت ۳۸۷-۴۱۲ ه.ق) و کتاب *پیروزان* که به گزارش *نزهت‌نامه* علایی، پیروزان معلم شمس‌الملک فرامرز بن علاءالدوله، آخرین فرمانروای سلسله کاکویه در اصفهان (۴۳۳-۴۴۳ ه.ق)، از پهلوی به فارسی دری ترجمه کرده دوهزار ورق بود.^۱

مهم‌ترین اقدام برای گردآوری روایات حماسی-اساطیری ایران در عصر اسلامی، سنت / نهضت تدوین و نظم شاهنامه‌های گوناگون در سده چهارم بوده است. در این دوران افزون بر *شاهنامه* فردوسی چند اثر دیگر نیز با نام *شاهنامه* به نشر یا به نظم به وجود آمده است که در اینجا به کوتاهی معرفی می‌کنیم:

۱. *شاهنامه ابوالمؤید بلخی (شاهنامه مؤیدی)*: ابوالمؤید بلخی شاعر و نویسنده سده چهارم شاهنامه‌ای به نشر تألیف کرده بود که ظاهراً مجموعه حجیمی بوده و به نام *شاهنامه بزرگ* خوانده می‌شده است. این اثر که تا قرن هفتم یا هشتم موجود بوده بعدها از بین رفته است.^۲

۲. *شاهنامه ابوعلی بلخی*: از این کتاب فقط در *آثارالباقیه* بیرونی یاد شده است و آگاهی دیگری درباره آن نیست. احتمال داده‌اند که شاید ابوعلی همان ابوالمؤید بلخی باشد و این *شاهنامه* هم به نشر بوده است.^۳

۳. *شاهنامه مسعودی مروزى*: این *شاهنامه* که تاکنون در سه منبع (*البدء و التاريخ مقدسی*، *غرر اخبار ثعالبی و کوش نامه*) اشاراتی به آن یافته شده به نظم بوده و مقدسی سه بیتش را در *آفرینش و تاریخ* آورده است. مسعودی احتمالاً در سده چهارم در مرو می‌زیست و شاید موضوع اثر او نیز مانند *شاهنامه* فردوسی از روزگار گیومرث تا یزدگرد بوده است.^۴ متأسفانه این *شاهنامه* هم به دست ما نرسیده است.

۱. درباره این آثار، ر.ک: همان‌جا؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۱ ب، ص ۱۲۹.

۲. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: میرافضلی، ۱۳۸۴، صص ۱۸۵-۱۸۸.

۳. ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۴، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۴. ر.ک: همو، ۱۳۹۱ ج، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۴. *شاهنامه ابومنصور*: مجموعه‌ای که به فرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق فرمانروای توس و به یاری پیشکار وی ابومنصور معمري تألیف و در محرم ۳۴۶ ه.ق به پایان رسید. این کتاب به نثر بوده و غیر از مقدمه سایر بخشهایش مفقود شده است. *شاهنامه ابومنصور* اصلی‌ترین مأخذ فردوسی در نظم *شاهنامه* بوده است.^۱

۵. *شاهنامه دقیقی*: دقیقی توسی (زاده پس از ۳۲۰ ه.ق - حدود ۳۶۶ ه.ق) در سال ۳۶۵ یا ۳۶۶ نظم *شاهنامه ابومنصور* را آغاز کرد ولی بیش از هزار و چند بیت از پادشاهی گشتاسپ نسروده بود که کشته شد و کارش ناقص ماند.^۲ فردوسی این ابیات را در *شاهنامه* آورده و مانع نابودی آنها شده است.

در کنار *شاهنامه* فردوسی و سایر شاهنامه‌های منثور و منظوم، در منابع تاریخی نوشته شده به زبانهای فارسی و عربی نیز اخبار و اشارات ملی-پهلوانی ایران و گزارش سلسله‌های شهریاری ایران پیش از اسلام - البته با تفاوت در کم و کیف و اهمیت - آمده است و این متون را هم باید جزو مأخذ روایات حماسی-اساطیری به شمار آورد. نام مهم‌ترین این منابع برای اطلاع دانشجویان و علاقه‌مندان ذکر می‌شود: *تاریخ طبری*، *تاریخ بلعمی*، *تاریخ یعقوبی*، *اخبار الطوال* دینوری، *مروج الذهب و التنبيه و الاشراف* مسعودی، *سنی ملوک الارض و الانبیای حمزه اصفهانی*، *البدء و التاریخ مقدسی*، *آثار الباقیه بیرونی*، *غرر اخبار ملوک الفرس* ثعالبی، *نهایة العرب*، *تجارب الامم* ابن مسکویه، *زین الاخبار* گردیزی، *مجمل التواریخ و القصص*، *تجارب الامم فی الاخبار* *ملوک العرب و العجم*، *الکامل* ابن اثیر، *فارس نامه* ابن بلخی، *تاریخ سیستان*، *تاریخ قم*، *تاریخ بخارا*، *تاریخ طبرستان*، *طبقات ناصری* جوزجانی (منهاج سراج)، *تاریخ گزیده* مستوفی، *روضه الصفای* میرخواند و *حیب السیر* خواندمیر.^۳

۱. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۹۱، د، صص ۱۲۳-۱۲۵.

۲. ر.ک: همو، ۱۳۸۸ الف، صص ۲۰۵ و ۲۰۶.

۳. برای آشنایی با چگونگی روایات ملی در برخی از این آثار، ر.ک: یارشاطر، ۱۳۸۳، صص ۴۷۲-۴۷۶ و برای دیدن گزارشهای موضوع‌بندی شده بعضی از این منابع، ر.ک: صدیقیان، مهین‌دخت، ۱۳۷۵؛ میرعابدینی، سید ابوطالب و مهین‌دخت صدیقیان، ۱۳۸۶.

ادب منظوم حماسی ایران - با توسع در کاربرد اصطلاح «حماسه» و «حماسی» - پس از شاهنامه فردوسی در سه حوزه موضوعی پهلوانی، دینی-مذهبی و تاریخی در قالب منظومه‌های مقلد / پیرو شاهنامه ادامه یافته است. قدیمی‌ترین منظومه پهلوانی بعد از فردوسی، *گرشاسپ‌نامه* اسدی توسی (پایان سرایش: ۴۵۸ ه.ق) است و پس از آن آثاری نظیر *بهمن‌نامه*، *کوش‌نامه*، *فرامرزن‌نامه*، *برزو‌نامه*، *جهانگیر‌نامه*، *سام‌نامه*، *بانوگشسپ‌نامه*، *شهریار‌نامه*، *شبرنگ‌نامه*، *بیژن‌نامه* و *رستم و کک کوهزاد* در این حوزه سروده شده است.^۱ از مثنویهای دینی-مذهبی، *علی‌نامه* ربیع (سروده ۴۸۲ ه.ق)، کهن‌ترین اثر شناخته شده است^۲ و *خاوران‌نامه* ابن حسام، *شاهنامه* حیرتی تونی، *صاحب‌قران‌نامه*، *حمله حیدری* راجی کرمانی و باذل مشهدی، *خداوند‌نامه* صبا و *اردیبهشت‌نامه* سروش از نمونه‌های معروف‌تر محسوب می‌شود.^۳ از منظومه‌های تاریخی هم می‌توان به *اسکندر‌نامه* نظامی، *شاهنشاه‌نامه* پاییزی، *ظفر‌نامه* مستوفی، *شهنشاه‌نامه* احمد تبریزی و *شهنشاه‌نامه* فتحعلی خان صبا اشاره کرد.^۴ در تاریخ ادبیات فارسی منظومه‌هایی هست که موضوع آنها غنایی (عاشقانه) - پهلوانی است و اصطلاحاً رُمانس خوانده می‌شود. گاهی این آثار نیز به دلیل داشتن حوادث دلاوری و شگفت، قالب مثنوی و بحر متقارب ذیل متون منظوم حماسی و منظومه‌های متأثر از شاهنامه معرفی می‌شود. *ورقه و گلشاه* عیوقی، *همای‌نامه* از ناظمی ناشناس، *همای و همایون و گل و نوروز* خواجه‌جوی

۱. برای آگاهی کامل درباره این منظومه‌ها از جمله، ر.ک: آیدنلو، سجّاد، *متون منظوم پهلوانی*، تهران، سمت، ۱۳۸۸، صص ۱۳-۴۹؛ رزمجو، حسین، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۱۱۶-۱۴۲؛ صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۳، صص ۲۸۳-۳۴۰.
۲. درباره این منظومه، ر.ک: علی‌نامه (منظومه‌ای کهن) (مجموعه مقالات)، آینه میراث، سال هشتم، ضمیمه شماره ۲۰، سال ۱۳۸۹.
۳. برای معرفی این آثار، ر.ک: رزمجو، حسین، ۱۳۸۱، صص ۲۲۹-۲۶۸؛ صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۳، صص ۳۷۷-۳۹۰. درباره تطورات منظومه‌های دینی-مذهبی نیز، ر.ک: شهبازی، اصغر، «روند شکل‌گیری حماسه‌های دینی در ادب فارسی»، *کتاب ماه ادبیات*، سال هفدهم، شماره ششم (پیاپی ۱۹۸)، فروردین ۹۳، صص ۷۷-۸۵.
۴. ر.ک: رزمجو، حسین، ۱۳۸۱، صص ۱۵۹-۲۱۲؛ صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۳، صص ۳۴۳-۳۷۶.

کرمانی و جمشید و خورشید سلمان ساوجی از جمله این آثارند. در دوره صفویه و قاجاریه اقبال ویژه‌ای به سرایش این گونه منظومه‌ها (مانند: *نوش آفرین‌نامه*، *فلک‌نازنامه*، *بهرام و گلندام* و ...) وجود داشته است. این نکته را هم باید خاطرنشان کرد که نظم منظومه‌های *پرو شاهنامه* در دوران معاصر نیز ادامه یافته است و از نمونه‌های آنها می‌توان *قیصرنامه* استاد ادیب پیشاوری (درباره ویلهلم امپراتور آلمان) *میکادونامه* تاجر شیرازی (درباره جنگ روسیه و ژاپن در سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ م)، *شاهنشاه‌نامه* هُدا، سروده ماشاءالله هداوند (درباره روزگار پهلوی اول و دوم) و *شاه‌نامه* اثر بهمن کرمی (خاک) (درباره رویدادهای جنگ ایران و عراق)^۱ را نام برد.

بخش دیگر و درخور توجهی از میراث ادب پهلوانی ایران در قالب روایات منثور حفظ شده است که غالباً از آنها با نام داستانهای عامیانه یاد می‌شود. اطلاق صفت عامیانه بر این آثار از یک سو، و اهمیت بیشتر شعر و نظم نسبت به نثر در تاریخ فرهنگ ایران از سوی دیگر، و نیز منظوم بودن بزرگ‌ترین اثر حماسی ایرانیان *شاهنامه* و مهم‌ترین متون پس از آن، باعث غفلت از منابع منثور با موضوع پهلوانی، و به نوعی انحصار گونه «حماسه» به شعر و آثار منظوم در مباحث و تحقیقات ادبی شده است.^۲ برخی از مهم‌ترین کتابها و منابع ادب منثور پهلوانی عبارت است از: *سمک عیار*، *اسکندرنامه* منسوب به کالیستنس دروغین، *ابومسلم‌نامه* و *داراب‌نامه* ابوطاهر طرسوسی / طرطوسی، *فیروز شاه‌نامه*، *بختیارنامه*، *حمزه‌نامه* (رموز حمزه)، *داراب‌نامه* مولانا محمد بیغمی، *قهرمان‌نامه*، *قصه حسین کرد شبستری*، *شیرویه نامدار*، *ملک جمشید*، *امیرارسلان*^۳ و طومارهای نقالی که روایات متعدد، متنوع و تازه‌ای از

۱. درباره این منظومه، ر.ک: رزمجو، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۳۷۹-۳۸۶.

۲. برای بحثی در این باره، ر.ک: جعفرپور، میلاد و مهیار علوی مقدم، «نگاهی انتقادی به نوع ادبی حماسه در ادبیات فارسی»، *مجله شعرپژوهی (بوستان ادب)*، سال پنجم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۲، صص ۴۱-۶۶.

۳. برای آشنایی کوتاه با بعضی از این متون و داستانها، ر.ک: ذوالفقاری، حسن، ۱۳۹۱، ج ۱، صص ۳۰۳-۳۰۶.

سنت داستانی ایران در حوزه حماسه در آنها آمده است و حتماً باید مورد توجه دانشجویان، محققان و علاقه‌مندان حماسه‌پژوهی قرار بگیرد.

در بررسی سیر ادب حماسی ایران معمولاً این سخن معروف تکرار می‌شود که پس از سده‌های سوم و چهارم هجری - که به دلیل واکنش فرهنگی فرهیختگان ایرانی به چیرگی اعراب بر ایران و سپس آغاز قدرت‌یابی سلسله‌های ترک‌نژاد، عصر تدوین و سرایش شاهنامه‌ها بوده است -^۱ به تدریج از توجه به داستانهای ملی-پهلوانی کاسته می‌شود؛ در حالی که نگاهی جامع به روند نظم منظومه‌های پهلوانی (از قرن پنجم تا عصر صفوی)، تحریر و تدوین روایات منشور پهلوانی (از سده ششم تا عصر قاجاریه) و سرایش انواع منظومه‌های دینی و تاریخی پیر و شاهنامه (از سده پنجم تا روزگار معاصر) به خوبی نشان می‌دهد که نه تنها بعد از قرن چهارم و مخصوصاً پس از سده‌های ششم و هفتم، داستانهای پهلوانی و منظومه‌سرایی به شیوه فردوسی از دایره توجه و علاقه ادبا و عموم مردم به دور نمانده بلکه بلندترین منظومه‌های پهلوانی متأثر از شاهنامه - یعنی آثاری مانند *برزنامه* و *زرین‌قبانامه* - و طومارهای پربزرگ‌نقالی همه بعد از این ادوار و در سده‌های نهم و دهم و پس از آن نظم و تدوین شده است، اما به سبب گسترش موضوعات حکمی، عرفانی و غنایی در فرهنگ ایران و کمیت زیاد این گونه آثار در مقایسه با متون و منظومه‌های پهلوانی، آثار مربوط به ادب حماسی نمود کمتری یافته و موجب داوری کلی و نادرست پیش گفته شده است.

در پایان بحث بسیار کوتاه و مروری حماسه در ادب ایران باید به این موضوع هم اشاره کرد که نوع ادبی «حماسه» با توجه به متون و روایات ملل مختلف جهان از دیدگاههای گوناگون به صورتهای متعدد و متنوعی تقسیم‌بندی شده است و برای بعضی از این بخش‌بندیها می‌توان شواهدی از آثار ایرانی هم ذکر کرد. شاید معروف‌ترین تقسیم‌بندی - حداقل در تحقیقات ایرانی - قایل شدن به دو گونه حماسه طبیعی (روایات آفریده نسلهای یک قوم و ملت در طول سالیان دراز) و

۱. این نوع واکنش در میان بعضی ملل دیگر هم وجود داشته است. ر.ک: مختاری، ۱۳۶۸، صص ۶۷-۷۰.

مصنوعی (روایاتِ برساخته ذهن یک شاعر یا داستان‌پرداز) باشد اما در کنار این، حماسه به انواع دیگری مانند: اسطوره‌ای، پهلوانی، دینی، تاریخی، کمدی (فکاهی / طنز)، عرفانی، دروغین، بدوی، توده‌ای، اشرافی، سنتی، ساختگی، هنری، عامیانه، منظوم، منثور، شفاهی (بدیهی) و نوشتاری نیز تقسیم شده است که توضیح آنها را باید در منابع مربوط خواند.^۱

نام و موضوع شاهنامه

ترکیب «شاهنامه» یا مخفف آن «شهنامه» که در بحر متقارب می‌گنجد در سراسر اثر فردوسی یک بار هم به کار نرفته و دو کتاب *تاریخ سیستان* - مشروط به صحت و اصالت این بخش آن - و *گرشاسپ‌نامه* اسدی کهن‌ترین منابعی است که حماسه فردوسی را شاهنامه / شهنامه نامیده‌اند.^۲

همان‌گونه که اشاره شد پیش از فردوسی آثار دیگری نیز با عنوان «شاهنامه» خوانده شده و این نام‌گذاری براساس سنتی ادبی در تاریخ ایران صورت گرفته است.^۳ توضیح اینکه چون اساس تقسیم‌بندی تاریخ ایران پیش از اسلام - به ویژه در دوره ساسانیان - آغاز و پایان فرمانروایی هریک از شاهان بوده، کتابهای مربوط به اخبار ملّی و پهلوانی نیز در انتساب به شاهان خدای‌نامه (در فارسی میانه: خوتای‌نامگ / Xwatay-nāmag) و در فارسی دری شاهنامه نامیده شده است. پس شاهنامه یعنی نامه‌ای (کتابی) که در آن تاریخ ملّی / روایی ایران^۴ بر پایه تقسیم‌بندی به ادوار شهریاری پادشاهان گزارش شده است یا به بیانی دیگر نامه اخبار شاهان.

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: امیدسالار، ۱۳۸۹ الف، صص ۸۹ و ۹۰؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۶ الف، ص ۱؛ همو، ۱۳۸۶ ب، ص ۷۴۰؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲ ب، ص ۵؛ شمیسا، ۱۳۷۵، صص ۵۲-۵۴؛ صفا، ۱۳۶۳، صص ۵-۷.

۲. به ترتیب، ر.ک: *تاریخ سیستان*، ۱۳۸۷، ص ۵۳؛ اسدی، ۱۳۱۷، صص ۱۴-۱۸ و ۱۹.

۳. در این باره، ر.ک: متینی، ۱۳۶۹ الف، صص ۷۴۲-۷۴۶.

۴. درباره مفهوم «تاریخ ملّی یا روایی» در بخش «شاهنامه و تاریخ» در همین مقدمه توضیح داده خواهد شد.

موضوع شاهنامه گزارشی از تاریخ ملی / روایی ایران در قالب فرمانروایی چهل و هشت پادشاه و توصیف بسیار کوتاه حکومت ملوک الطوائف است.^۱ از حدود اوایل سده بیستم میلادی داستانهای شاهنامه را به سه بخش اساطیری، حماسی / پهلوانی و تاریخی تقسیم کرده‌اند؛^۲ و این بحث پس از طرح دوباره آن در کنگره هزاره فردوسی (در سال ۱۳۱۳ ه.ش)^۳ بارها در مقالات، کتابها و سخنرانیهای مختلف تکرار شده است ولی حتماً باید خاطر نشان کرد که این بخش‌بندی سنتی و معروف، توصیفی کاملاً ساده و صوری از ساختار شاهنامه است و این اثر را اساساً باید متنی حماسی دانست که ژرف‌ساخت آن از پادشاهی گیومرث تا پایان عصر کیخسرو اساطیری است و در ادوار دیگر آن نیز - از شهریار داراب به بعد - که نامها و حوادث تاریخی نمود بیشتری دارد باز حماسه و اسطوره در میان گزارشهای تاریخی دیده می‌شود و برخلاف آن تقسیم‌بندی نمی‌توان به مرزبندی دقیق و قاطعی بین حماسه، اسطوره و تاریخ در شاهنامه قایل شد.^۴

منابع شاهنامه

فردوسی در دیباچه شاهنامه گفته است:

یکی نامه بود از گه باستان فراوان بدو اندرون داستان
پراگنده در دست هر موبدی از او بهره‌ای نزد هر بخردی^۵
در اینجا مراد از «نامه باستان» پر از داستان «خدای نامه پهلوی عصر ساسانی» است که در صفحات پیش از آن به کوتاهی یاد شد. او سپس می‌افزاید که پهلوانی دهقان‌نژاد موبدان کهن سالی را فراخواند و با استفاده از پاره‌های پراگنده این نامه

۱. برای ملاحظه خلاصه‌ای از مهم‌ترین داستانها و رویدادهای شاهنامه، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۰، صص ۱۳۱-۱۳۶.

۲. ر.ک: Cowasji, 1927, pp. 18-19.

۳. ر.ک: برتلس، ۱۳۶۲، صص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۴. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: سرکاراتی، ۱۳۷۸ الف، صص ۹۴-۱۱۲.

۵. ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ۱۱۵/۱۲/۱ و ۱۱۶.

باستانی (خدای نامه) و روایات شفاهی آنها مجموعه‌ای (نامورنامه) تدوین کرد.^۱ این گزارش درباره شاهنامه ابومنصوری است که گفتیم ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، فرمانروای توس (پهلوان دهقان‌نژاد، به تعبیر فردوسی)، دستور گردآوری آن را داد و وزیر و پیشکار وی راویان، موبدان و آگاهانی را از شهرهای هرات، سیستان، نیشابور یا بیشابور و خود توس دعوت کرد و آنها تاریخ ملی ایران را «از کی نخستین ... تا یزدگرد شهریار که آخر ملوک عجم بود»^۲ تألیف کردند و آن را «نام شاهنامه نهادند».^۳ این کار در محرم سال ۳۴۶ ه.ق به پایان رسید و ظاهراً مدونان آن غیر از بخشهای مختلف خدای نامه که به اشاره فردوسی در اختیار داشته‌اند و احتمالاً دانسته‌های شفاهی خویش، از کتاب منشور آزاد سرو مروی، ترجمه فارسی داستان اسکندر از متنی عربی و گزارشی فارسی از منبعی پهلوی درباره حوادث اواخر سلطنت یزدگرد نیز بهره گرفته‌اند.^۴

به گزارش فردوسی بعد از تدوین شاهنامه ابومنصوری و علاقه عموم به شنیدن داستانهای آن، دقیقی توسی نظم آن را آغاز می‌کند ولیکن چون «به دست یکی بنده بر کشته شد» خود فردوسی تصمیم می‌گیرد این کار را ادامه دهد و دوستی مهربان با دادن متن شاهنامه ابومنصوری به وی بانی آغاز سرایش رسمی شاهنامه می‌شود.

فردوسی جز از مقدمه شاهنامه در جاهای دیگر نیز از شاهنامه ابومنصوری به عنوان منبع خود و با نامها و تعبیری مانند: نامه، نامه باستان، نامه خسروان، نامه شهریار، نامه راستان، دفتر، دفتر پهلوان، دفتر پهلوی و دفتر راستان یاد کرده است؛^۵ این نشان می‌دهد که مأخذ اصلی او در نظم شاهنامه، متن مکتوب شاهنامه منشور ابومنصوری بوده است.

۱. ر.ک: همو، ۱۱۷/۱۲/۱-۱۲۵.

۲. ر.ک: قزوینی، ۱۳۶۲، ص ۱۶۵.

۳. همان‌جا.

۴. در این باره، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶ ج، صص ۲۶-۳۴.

۵. در این باره، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶ ج، صص ۸-۱۰.

عده‌ای از شاهنامه‌شناسان با قید احتمال معتقدند که یگانه منبع فردوسی فقط شاهنامه ابومنصوری بوده است؛^۱ در مقابل، نظر بیشتر محققان این است که او غیر از این مأخذ اساسی و مهم، احتمالاً از منابع دیگر هم استفاده کرده است. حداقل سه قرینه مؤید دیدگاه دوم است: نخست اینکه، به تصریح خود فردوسی در دیباچه شاهنامه مهربان‌دوست وی پس از دادن دست‌نویسی از شاهنامه ابومنصوری به او می‌گوید: گشاده زبان و جوانیت هست سَخُنْ گفتن پهلوانیت هست (۱۴۳/۱۴/۱)

از مصراع دوم می‌توان این‌گونه دریافت که فردوسی پیش از در اختیار گرفتن شاهنامه ابومنصوری و آغاز رسمی نظم شاهنامه، در شهر و میان دوستانش به فصاحت و سرایش داستانهای پهلوانی معروف بوده و احتمالاً این شهرت به سبب روایاتی بوده است که وی در این ایام (قبل از شروع کار شاهنامه) سروده. از داستانهای شاهنامه، اغلب پژوهشگران بیژن و منیژه را از سروده‌های روزگار جوانی فردوسی می‌دانند.^۲ دیگر اینکه، به لحاظ عقلانی و منطقی پذیرفتنی نیست که شاعری گشاده‌زبان و ملی‌نظیر فردوسی که پرورش یافته خاندانی دهقان هم بوده تا حدود چهل سالگی هیچ سابقه و تجربه شعری در حوزه روایات حماسی نداشته و به یکباره کار بزرگی مانند سرودن حماسه ملی ایران را آغاز کرده باشد و این‌گونه موفق هم بشود. همچنین، تدوین نخست شاهنامه، چنان که در مبحث بعدی خواهیم گفت، در میانه سالهای ۳۶۷-۳۷۰ ه.ق به پایان رسیده و در این سالها فردوسی به احتمال قریب به یقین فقط مشغول نظم پیوسته شاهنامه ابومنصوری بوده است، اما از سال ۳۸۴ ه.ق تا ۴۰۰ ه.ق که تدوین دوم اثرش را تمام کرده احتمالاً، در کنار بازنگری سروده‌های پیشین و افزودن دیباچه و مدایح محمود بر شاهنامه، داستانهایی از منابع دیگر نیز به نظم کشیده و بر ساختار اصلی حماسه ملی ایران افزوده است.

۱. ر.ک: امیدسالار، ۱۳۸۱ الف، ص ۱۳۹؛ همو، ۱۳۸۱ ب، ص ۱۹۸؛ خطیبی، ۱۳۸۱ الف، صص ۵۵ و ۷۳؛ هانزن، ۱۳۷۴، ص ۴.

۲. برای نمونه، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۱ الف، صص ۳۹۳ و ۴۰۰-۴۰۲؛ شیرانی، ۱۳۷۴ الف، صص ۸۹-۹۶؛ صفا، ۱۳۶۳، صص ۱۷۷-۱۷۹؛ فردوسی، ۱۳۷۹ الف، کتاب صفر، ص ۳۹؛ مینوی، ۱۳۷۲، صص ۶۶-۷۰؛ Shapur Shahbazi, 1991, p. 65.

در شاهنامه چندبار نام یا صفت راویان برخی از داستانها ذکر شده است. نامها و عناوینی چون: آزاد سرو، دهقان چاچ، شاهو، شادان بُرزین، مرزبان هری، ماخ و پیر خراسان.^۱ این موضوع به همراه استفاده فردوسی از فعلهای شنیدم یا شنودم، برخواند، چنین گفت و ... برای نقل داستان، این تصور را برای شماری از خوانندگان و محققان شاهنامه به وجود آورده است که مأخذ بعضی از داستانها شفاهی بوده و فردوسی آنها را از راویان شنیده و به نظم کشیده است.^۲ برای آگاهی دانشجویان باید گفت که این دیدگاه درست نیست و همان گونه که پژوهشگران نشان داده‌اند استناد به قول داستان‌گزاران و کاربرد افعال و تعابیری مانند چنین گفت موبد، شنودم که روزی گو پیلتن، ز بلبل شنیدم یکی داستان و ... مربوط به منابع مکتوب فردوسی و شاهنامه ابومنصوری و دیگر مأخذ محتمل است و از آنجا به سخن وی راه یافته است.^۳

در موضوع منابع شاهنامه نظریه معروفی هست که فردوسی در نظم خویش امانت‌دار و کاملاً تابع مأخذ خویش بوده است. این سخن به طور کلی درست است و فردوسی ساختار اساسی و کلیات روایات منابع خود را به هنگام سرایش شاهنامه حفظ کرده و از خود داستانی نساخته است، ولیکن در این باره حتماً باید توجه داشت که منظور از امانت‌داری انکار استقلال و اختیارات شاعری فردوسی نیست و او نه تنها در نظم مأخذ منشور هنر شاعریش را در تصویرسازی، گفتگوها، پرداخت شخصیتها و ...^۴ به کار گرفته بلکه به قرآینی می‌توان احتمال داد که حتی در حفظ و حذف داستانهای منابع و شاید تغییر جزئیات آنها هم آزادی عمل خویش را فرو ننهاده است.^۵

۱. برای دیدن این بیتها، ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ۴۳۹/۵ و ۱/۴۴۱، ۵، ۳۰؛ ۶۷/۱۳۸/۶؛ ۲۸۴۸/۳۱۹/۷؛ ۳۳۸۳/۳۶۱/۷؛ ۱۵/۴۶۶/۷.

۲. امروز بیش از همه دو محقق امریکایی به نامهای دیک دیویس و آلگا دیویدسن در مقالات و کتابهای خویش این نظریه را طرح و بر آن تأکید می‌کنند.

۳. برای توضیح بیشتر، برای نمونه، ر.ک: امیدسالار، ۱۳۷۶، صص ۱۲۰-۱۴۰؛ خالقی مطلق، ۱۳۷۷، صص ۵۱۲-۵۳۹؛ خطیبی، ۱۳۸۰، صص ۲۵-۳۷؛ نحوی، ۱۳۸۴، صص ۳۲-۶۴.

۴. در این باره، ر.ک: صفا، ۱۳۶۳، صص ۲۵۷-۲۶۵.

۵. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۶ الف، صص ۴۲-۴۷.

تاریخ آغاز و پایان نظم شاهنامه و تعداد بیت‌های آن

فردوسی آن‌گونه که خود گفته کار رسمی سرایش شاهنامه را پس از کشته شدن دقیقی آغاز کرده است. چون تاریخ احتمالی قتل دقیقی حدود سال ۳۶۶ ه.ق بوده^۱، احتمالاً می‌توان میان سال‌های ۳۶۶ یا ۳۶۷-۳۷۰ ه.ق را زمان شروع شاهنامه‌سرایی دانست. اشاره شد که فردوسی بعد از دقیقی کار خویش را براساس متن منشور شاهنامه ابومنصوری آغاز کرد و نظم متوالی آن را در سال ۳۸۴ ه.ق به پایان رسانید. این تاریخ اصطلاحاً زمان اتمام تحریر نخست شاهنامه است و علاوه بر ترجمه عربی بنداری^۲، در مؤخره بعضی دست‌نویس‌های شاهنامه نیز در بیتی با دو ضبط مختلف آمده و اصیل است:^۳

ز هجرت سه صد سال و هشتاد و چار به نام جهان داور کردگار
 ز هجرت شده سیصد از روزگار چو هشتاد و چار از برش بر شمار
 (۴۸۸/۸ / زیرنویس ۵ و ۶)

پس از سال ۳۸۴ ه.ق، فردوسی احتمالاً به بازنگری سروده‌های تحریر نخست و نظم روایاتی از منابع دیگر پرداخته است و از سال ۳۹۴ ه.ق که تصمیم می‌گیرد کتاب را به نام محمود کند مدایحی هم درباره او سروده و در قسمت‌های مختلف اثرش گنجانده است. به احتمال بسیار دیباچه شاهنامه نیز در این سالها (پس از ۳۸۴ ه.ق) سروده و بر ابتدای آن افزوده شده است. مجموع این اضافات و حک و اصلاحات به گفته خود فردوسی در روز ۲۵ اسفند سال ۴۰۰ ه.ق به پایان رسیده و این تاریخ دقیق اتمام تحریر دوم و نهایی شاهنامه است:

سرآمد کنون قصه یزدگرد به ماه سپندارمذ روز ارد
 ز هجرت شده پنج هشتاد بار به نام جهان داور کردگار
 (۴۸۸/۸ / ۸۱۹۴ و ۸۹۴)

۱. ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۸ الف، ص ۲۰۵.

۲. ر.ک: بنداری، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۲۷۶.

۳. درباره اصالت این تاریخ، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۱، صص ۴۱۹-۴۲۲.

درباره اینکه سرایش کامل شاهنامه (مجموع دو تدوین آن) چند سال طول کشیده است در خود متن هیچ اشاره آشکاری نیست، بیت معروف «بسی رنج بردم در این سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی» که معمولاً مستند بحث مدت زمان شاهنامه سرایی است، همچنان که در مقدمه کتاب شاهنامه (۱) اشاره کردیم الحاقی است و سروده فردوسی نیست.^۱ از منابع کهن نظامی عروضی در چهارمقاله و عطار در اسرارنامه، طول کار فردوسی را بیست و پنج سال نوشته‌اند^۲ و در برخی دست‌نویسهای شاهنامه بیتی از زبان فردوسی آمده - که در تصحیح دکتر خالقی مطلق و همکارانشان افزوده دانسته شده - و این مدت (۲۵ سال) را تأیید می‌کند.^۳ بنداری این مدت را سی سال نوشته^۴ و در بیتی دیگر که در هجوتامه مشهور و بعضی نسخ شاهنامه دیده می‌شود، به سی و پنج سال اشاره شده است.^۵ به نظر دکتر خالقی مطلق اگر آغاز سرایش شاهنامه را سال ۳۶۷ ه.ق و پایان آن را ۴۰۰ ه.ق بدانیم، کار ۳۳ سال زمان برده است و اگر نظم را به قبل از ۳۶۷ ه.ق برگردانیم - که فردوسی احتمالاً در آن ایام داستانهای نظیر بیژن و منیژه را سروده است - و از طرف دیگر مدتی را که او پس از سال ۴۰۰ ه.ق صرف بازنگریهای نهایی در سراسر شاهنامه کرده است در نظر بگیریم شاید ۳۵ سال پذیرفتنی تر باشد.^۶

در باب چگونگی کار فردوسی در این سی و اند سال، برخلاف نظر بعضی شاهنامه‌شناسان مبنی بر سرایش ناپیوسته و غیرمنظم شاهنامه^۷، حدس نگارنده این

۱. درباره الحاقی بودن این بیت، ر.ک: خطیبی، ۱۳۸۵ الف، صص ۱۰۸ و ۱۰۹؛ دوستخواه، ۱۳۷۵، صص ۲۲ و ۲۳.

۲. به ترتیب، ر.ک: نظامی عروضی، ۱۳۸۳، ص ۷۵؛ عطار، ۱۳۸۶، ۳۲۰۵/۲۲۹ و ۳۲۰۶.

۳. دو ده سال و پنج اندر این شد مرا همه عمر رنج اندر این شد مرا (۴۸۶/۸) زیرنویس (۶)

۴. ر.ک: بنداری، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۲۷۶.

۵. سی و پنج سال از سرای سپنج بسی رنج بردم به امید گنج (۴۸۷/۸) زیرنویس (۳)

۶. ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۵، صص ۱۰ و ۱۱.

۷. مثلاً، ر.ک: دوستخواه، ۱۳۸۴ ب، ص ۶۷؛ نولدکه، ۱۳۶۹، ص ۵۶.

است که فردوسی شاکله اصلی حماسه ملی ایران را به طور مرتب و متوالی سروده و در سال ۳۸۴ (تدوین نخست) به پایان رسانده و داستانهای دیگر را بعدها (تدوین دوم) در این ساختار گنجانده و هوشمندانه وحدت و تسلسل آن را نیز رعایت کرده است؛ زیرا به قرینه عقلی نمی توان پذیرفت که فردوسی با داشتن منبعی مدوّن و منظم مانند شاهنامه ابومنصوری - که به تصریح مقدمه موجود آن گزارش تاریخ ملی ایران از گیومرث تا پایان شهریاری یزدگرد بوده - به جای سرودن پیوسته و تدریجی آن از آغاز تا پایان، داستانها و بخشهای این متن را به صورت گزینشی و نامنظم جدا جدا به نظم کشیده و سپس در تدوین دوم همه آنها را مرتب کرده باشد.

این جمله از گذشته تا امروز در بین علاقه مندان و محققان شاهنامه مشهور و مکرر بوده است که اثر فردوسی شصت هزار بیت دارد. مأخذ این موضوع دو بیت زیر است:
بود بیت شش بار بیور هزار سَخُنهای شایسته و غمگسار
(۳۳۸۹/۲۵۹/۸)

بدو ماندم این نامه را یادگار به شش بیور ابیاتش آمد شمار
(۴۸۷/۸/ زیرنویس ۱۱)^۱

اما جالب اینکه بیت دوم الحاقی است و در بیت نخست اگر «بیور» به معنای متداول آن یعنی «ده هزار» باشد «شش بار بیور هزار: شش × ده هزار × هزار» برابر «شصت میلیون» خواهد بود نه «شصت هزار». به رغم این نکته و شهرت شاهنامه به داشتن شصت هزار بیت، کهن ترین نسخه کامل آن (یعنی دست نویس بریتانیا / لندن، ۶۷۵ ه.ق) - که در مقدمه منشورش شاهنامه شصت هزار بیت دانسته شده -^۲ ۴۹۶۱۸ بیت است نه ۶۰ هزار^۳ و نسخه نویافته سن ژوزف بیروت (احتمالاً از اواخر سده هفتم و اوایل قرن هشتم) نیز با در نظر داشتن افتادگیهای آن در اصل ۴۸۱۰۱ بیت بوده

۱. این بیت هجوتامه هم به شصت هزار بیت بودن شاهنامه اشاره دارد:

ز ابیات زیبا (غراً) دوره سی هزار سخن جمله در شیوه کارزار

۲. ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۴، برگ ۳ ب.

۳. ر.ک: همو، ص ۱۰، مقدمه دکتر امیدسالار.

است.^۱ حمدالله مستوفی در قرن هشتم تصریح کرده که دست‌نویسی از شاهنامه که بیش از پنجاه هزار بیت داشته باشد ندیده و با وجود اینکه مدّعی شده است خود از تلفیق ابیات چند نسخه، شاهنامه‌ای شصت هزار بیتی فراهم آورده است^۲ شمار بیهای دست‌نویس وی نیز بیش از حدود ۴۹ هزار بیت نیست.^۳

غیر از نسخه‌های کهن، تعداد ابیات چاپهای معتبر، نیمه‌معتبر یا معروف شاهنامه نیز - که در بعضی از آنها داستانها و بیهای الحاقی هم وارد شده - به شصت هزار بیت نمی‌رسد.^۴ از این روی تردیدی نمی‌ماند که شاهنامه برخلاف معروف، شصت هزار بیت نیست و اصل سروده فردوسی احتمالاً بیش از پنجاه هزار بیت نبوده است. این نکته را بعضی از پیشگامان شاهنامه‌شناسی نیز خاطرنشان شده‌اند^۵ ولی در پژوهشهای بعدی چنان که باید مورد توجه قرار نگرفته و همان رقم سنتی شصت هزار تکرار شده است.

زبان و بلاغت شاهنامه

شاهنامه با اینکه متنی هزار و چند ساله است، زبان آن ساده‌تر از آثار هم‌عصرش می‌باشد؛ زیرا فردوسی کوشیده اثر خویش را به زبان معیار و طبیعی آن زمان بسراید و از تکلف و تصنع دوری گزیده است. از سوی دیگر، حضور همواره این متن در زندگی و فرهنگ مردم ایران و خواندن و شنیدن مکررش باعث شده است که لغات، ترکیبات و تعبیر حماسه ملی ایران بیش از دیگر متون ادبی متداول و آشنا شود. البته این سخن به معنای سادگی و آسانی همه واژه‌های شاهنامه نیست و از

۱. ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۸ ب، ص ۱۹۵.

۲. ر.ک: مستوفی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص شانزده.

۳. ر.ک: فردوسی، ۱۳۷۹ الف، کتاب صفر، ص ۹۳.

۴. شمار بیهای چند چاپ ذکر می‌شود: تصحیح دکتر خالقی مطلق و همکارانشان (۴۹۵۳۹ بیت)، تصحیح آقای جیحونی (۴۹۵۸۲ بیت)، چاپ مسکو (۴۹۶۲۶ بیت)، ویرایش آقایان قریب-بهودی (۵۰۰۷۴ بیت)، چاپ ژول مول (۵۲۶۱۴ بیت)، چاپ دکتر دبیرسیاکی (۵۳۸۸۲ بیت)، چاپ بروخیم (۵۱۱۹۳).

۵. ر.ک: تقی‌زاده، ۱۳۶۲، ص ۱۲۷؛ نولدکه، ۱۳۶۹، صص ۱۴۳ و ۱۴۴.

حدود ۸۰۰۰ لغت آن با ۳۷۳۹۳۲ مورد کاربرد - که طبق یک بررسی به دست آمده است -^۱ لغات و ترکیبات دشوار و کهن و تغییر یافته‌ای هم هست که درباره معنا و ساخت دقیق بعضی از آنها هنوز نظر روشنی داده نشده است.

یکی از غلطهای مشهور - حداقل نزد برخی از علاقه‌مندان - درباره زبان شاهنامه این است که در آن هیچ واژه عربی به کار نرفته. این تلقی عمومی درست نیست و فردوسی به اقتضای زبان طبیعی و معیار روزگار خویش از لغات و ترکیبات عربی هم استفاده کرده است. بررسیهای محققان مختلف این موضوع را به صورت علمی ثابت کرده^۲ و براساس جدیدترین و معتبرترین آنها، در شاهنامه حدود پانصد واژه عربی استعمال شده است.^۳ از همین روی گزاره درست علمی به جای آن تصور معروف این گونه می‌تواند باشد که فردوسی با در نظر داشتن شمار ابیات و تعداد کلمات شاهنامه از لغات عربی اندکی بهره گرفته است. برای این کار دست کم می‌توان سه دلیل اصلی ذکر کرد: نخست، استفاده فردوسی از زبان معیار زمان خویش که نفوذ لغات و ترکیبات عربی در آن کمتر از فارسی سالها و سده‌های بعد بوده است؛ دوم، توجه فردوسی به موضوع ملی اثر خویش که بی‌گمان باعث بهره‌مندی وی از واژه‌های زیبای فارسی و حفظ اصالت ایرانی زبان شاهنامه می‌شده است؛ سوم، تأثیر خودآگاه و ناخودآگاه زبان منابع منشور فردوسی - که در آنها هم بنا بر هنجار زبانی سده چهارم لغات عربی کمتری بوده - بر کاربردها و واژه‌گزینیه‌ها و واژه‌سازیه‌های حکیم توس.^۴

در بحث از «زبان شاهنامه» یاد کرد سه نکته دیگر هم ضروری است: اول اینکه چون شاهنامه حماسه ملی همه مردم ایران است فردوسی هوشمندانه و به

۱. ر.ک: معین‌فر، ۱۳۷۴، ص ۳۵۷.

۲. مثلاً تحقیق دکتر محمدجعفر معین‌فر زیر نظر امیل بنونیست که هفتصد و شش واژه عربی را در چاپهای مورد بررسی خود از شاهنامه یافته‌اند. ر.ک: همو، صص ۳۵۱-۳۶۶.

۳. ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۸ ب، ص ۲۰۲.

۴. بهترین گواه این تأثیر نوع لغات عربی بخش اسکندر در شاهنامه است که با کاربردهای فردوسی در سایر قسمتها تفاوت دارد و از شاهنامه ابومنصوری در آن وارد شده. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: بهار، ۱۳۴۵ الف، صص ۶۲-۶۴؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۶ ج، صص ۲۹ و ۳۰؛ صفا، ۱۳۶۳، صص ۲۸۱ و ۲۸۲.

درستی از زبان معیار و رسمی عصر خود برای نظم آن استفاده کرده و از لغات گویشی توس و خراسان - که تلفظ و دریافت معنی آن برای ایرانیان سایر مناطق و شهرها دشوار یا ناممکن بوده - بسیار به ندرت بهره گرفته است.^۱ یادآور می‌شود که درباره این ویژگی زبانی شاهنامه هنوز تحقیق جامع و روشمندانه‌ای منتشر نشده است. نکته دوم که باید مورد توجه مدرسان شاهنامه و دانشجویان باشد این است که چون فردوسی اثر خویش را مطابق زبان و تلفظ قرن چهارم سروده است امروز نیز تا جایی که آن تلفظها از راه قراین زبان‌شناختی و ادبی معلوم باشد باید به آن صورت خوانده شود نه با خوانشهای کلمات در فارسی معاصر. برای نمونه کلماتی چون: وُ (o) در آغاز مصراع و بیت (وُ دیگر، وُزان، وُگر)، سَخُن، کُهَن، سُوَار، سپهبد، خُوش، خُود، خُورد، یَکی، مَی، تُوِی (tovi) و خُسَرُوی باید به این شکل تلفظ شوند.^۲ موضوع سوم، ادب زبانی فردوسی است که در منظومه‌ای به گستردگی شاهنامه یک بار نیز از محدوده عَقَت بیان خارج نشده^۳ و در صحنه‌ها، موقعیتها و گفتگوهایی که برخی منظومه‌سرایان پس از وی در موارد مشابه آن به توصیف و گزارش جزئیات پرداخته‌اند با ظرافت و لطافت اخلاقی و زبانی و ایجاز زیبا مطلب را به خواننده / شنونده منتقل کرده است.^۴ برای مثال در مصراع دوم بیت دوم نمونه نخست و مصراع دوم شاهد دوم دقت کنید:

۱. نمونه‌ای از این لغات واژه «هَم» در بیت زیر مطابق با ضبط نسخه فلورانس (۶۱۴ ه.ق) است:
 بدریـد کـوه از دَم گـاو دُم زمین آمد از سَم اسبان به هُم
 (۷۱/۲ / زیرنویس ۷)
- «هَم» در گویش بعضی شهرها و نواحی خراسان به معنای بانگ هولناک یا صدای ناشی از لرزش زمین و افتادن چیزی سنگین است. برای توضیح بیشتر ر.ک: چرمگی عمرانی، ۱۳۸۹، صص ۱۳۵-۱۴۶.
۲. برای آگاهی بیشتر درباره این موضوع، ر.ک: روان‌فرهادی، ۱۳۷۸، صص ۱۴۱-۱۷۲؛ صادقی، ۱۳۹۲ الف، صص ۳۶۹-۳۷۸؛ نیساری، ۱۳۷۴، صص ۲۶۵-۲۷۱.
۳. در این باره، برای نمونه ر.ک: فروغی، ۱۳۶۲، صص ۳۳ و ۳۴؛ محبتی، ۱۳۸۱، صص ۳۲-۳۴؛ ناظری، ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹، صص ۷۹۶-۸۰۶.
۴. افزون بر توصیفات داستانی، ناسزاگوئیهای شخصیت‌های شاهنامه هم در لحظات خشم آنها غالباً آزمگینانه است. برای دیدن نمونه‌ها، ر.ک: ناظری، ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹، صص ۷۹۷-۷۹۹.

که فرزند بد گر شود نرّه شیر به خون پدر هم نباشد دلیر
مگر در نهانش سَخُن دیگر است پژوهنده را راز با مادر است
(۱۱۷/۴۸/۱ و ۱۱۸)

همه بود بوس و کنار و نبید مگر شیر کو گور را نشکرید
(۵۴۰/۲۰۰/۱)

از نظر بلاغی، زبان و شیوه بیان فردوسی سهل ممتنع / سهل و ممتنع است؛ یعنی ویژگی و نحوه کاربرد همه عناصر تشکیل‌دهنده ساخت منظومه او (مانند: زبان، اندیشه، مضمون، عاطفه، تخیل، وزن، قافیه، قالب و ...) در حد اعتدال است.^۱ در صور خیال شاهنامه بنابر خصیصه اصلی و ذاتی شعر حماسی، مبالغه / اغراق / غلو جایگاه نظرگیری دارد و در آنها علاوه بر ساخت تخیل آمیز و هنری، از پدیده‌های بزرگ و شکوهمندی نظیر کوه، دشت، آسمان، دریا و ... استفاده شده است تا صلابت سخن بیشتر شود.^۲ از همین روی در مبالغه‌های فردوسی، گزافه‌نماییهای مبتنی بر جزئیات احساس نمی‌شود. در شاهنامه از تشبیه بیشتر از استعاره استفاده شده و تشبیهات آن نیز به مناسبت موضوع متن غالباً محسوس است زیرا تشبیهات خیالی و وهمی و انتزاعی درخور بیان حماسی نیست. به ملاحظه همین نکته، استعاره‌های فردوسی هم ساده و غیر متکلفانه است و عموماً یا از استعارات مأنوس شعر فارسی است و یا از مواردی که صورت تشبیهی آنها پیش‌تر در خود متن آمده.^۳ شاهنامه گنجینه آکنده‌ای از تعبیر کنایی متعدد و زیبا هم هست که بعضی از آنها نخستین بار در این اثر آمده و در سخن بعد از فردوسی متداول شده است.^۴

غیر از مبالغه، مهم‌ترین صور خیال شاهنامه از نظر بسامد کاربرد به ترتیب تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز است^۵ و در میان عناصر و موجودات مختلف بیش از همه از

۱. برای این تعریف از سهل، ممتنع / سهل و ممتنع، ر.ک: حمیدیان، ۱۳۸۴، صص ۲۹۵-۳۱۱.

۲. در این باره، ر.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۷۸، صص ۴۴۸ و ۴۵۰.

۳. در این باره، ر.ک: حمیدیان، ۱۳۷۲، ص ۴۰۹.

۴. برای کنایات شاهنامه، ر.ک: برومند، ۱۳۸۰؛ تجلیل، ۱۳۸۸، صص ۴۶-۵۵.

۵. ر.ک: رستگار فسایی، ۱۳۶۹، ص ۲۴.

جانوران در ساخت این تصاویر استفاده شده است.^۱ از ویژگیهای نمایان صور خیال فردوسی می‌توان به: نبودن تراحم تصویر (تصویر برای تصویر) به رغم تعدد تصاویر در بعضی بیتها، جنبه حماسی تصویرها به تناسب موضوع متن، عناصر ایرانی ساختار تصاویر برای رعایت ماهیت ملی اثر، صبغه اشرافی نداشتن تصویرها برخلاف شعر برخی معاصران فردوسی، تکرار عین یک تصویر برای موضوعات و وصفهای مشابه در جاهای مختلف و هوشیاری در شناخت محل کاربرد استعاره و تشبیه اشاره کرد.^۲

در شاهنامه صنایع گوناگون بدیعی (مثلاً: انواع جناس، تکرار، ارسال‌المثل، تمثیل، موازنه و ترصیع، تضاد، مراعات‌النظیر، لف و نشر، تصدیر، واج‌آرایی و ...) نیز به صورت روان، طبیعی و بدون تکلف به کار رفته است. محققان مماثله / موازنه^۳ یا تکرار و توالی حروف و ایجاد موسیقی کلمه^۴ را از مهم‌ترین صنایع بدیعی شاهنامه دانسته‌اند.

یکی از زیباترین شواهد مورد اخیر (هماهنگی حروف و اصوات و ساختن موسیقی کلمه و کلام) بیت زیر در وصف کمان‌گیری بهرام چوبینه است که اگر با صدای بلند و تأنی خوانده شود تکرار حرف «چ» و «خ» در آن صدای خمیدن کمان و پرتاب تیر را به خواننده / شنونده القا می‌کند:

چو چپ راست کرد و خم آورد راست / خروش از خم چرخ چایی بخواست
(۸۹۴/۵۳۹/۷)

در شاهنامه - به سان هر منظومه داستانی هنرمندانه و ادبی - توصیف، نقش و اهمیت بسیاری دارد^۵ و غیر از وصف نبردها و دلاوریهای یلان - که بسیار جاندار و

۱. ر.ک: همو، ص ۱۱۹.

۲. ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸، صص ۴۴۲-۴۴۶، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۴ و ۴۶۷-۴۷۰.

۳. درباره انواع صنایع ادبی شاهنامه و شواهد آنها، ر.ک: حمیدیان، ۱۳۷۲، صص ۴۴۴-۴۵۸؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۱ هـ، صص ۱۴۱، ۱۴۳ و ۱۴۴؛ رزمجو، ۱۳۸۱، ج ۲، صص ۳۹۴-۳۹۶؛ زرین کوب، ۱۳۵۷، صص ۵۰-۶۰؛ نولدکه، ۱۳۶۹، صص ۱۳۵-۱۳۹.

۴. ر.ک: صفا، ۱۳۶۳، ص ۲۷۴.

۵. ر.ک: زرین کوب، ۱۳۵۷، ص ۴۷.

۶. درباره توصیفات شاهنامه و ملاحظه برخی نمونه‌ها، ر.ک: حمیدیان، ۱۳۷۲، صص ۴۰۰-۴۲۸؛ رزمجو، ۱۳۸۱، ج ۲، صص ۳۹۸-۴۰۶.

طبیعی است - توصیف طبیعت و متعلقات آن نیز زنده، ملموس و غیر تزینی است؛^۱ این امر، افزون بر استعداد ادبی و ذوق فردوسی، شاید ناشی از دهقان‌زادگی او و ارتباط نزدیک‌تر با طبیعت هم باشد. در این توصیفات، گزارش طلوع و غروب خورشید در خور توجهی ویژه است.

موضوع مهم دیگر در بلاغت شاهنامه، ایجاز آن در عین بلندی و تفصیل متن اثر است. بدین معنی که فردوسی هم در محور افقی نظم (هر بیت به طور مستقل) و هم در محور عمودی یا طولی کلام (بیت‌های متوالی) ایجاز را رعایت کرده و جز در موارد لزوم و البته اندک - به نسبت حدوداً پنجاه هزار بیت - به اطناب نگراییده است. اگر فردوسی در محور طولی شاهنامه، خصوصاً توصیفات فراوان و متنوع آن، قصد اطناب و هنرنمایی داشت حتماً حجم اثرش چند هزار بیت بیشتر از متن فعلی می‌شد. دانشجویان و علاقه‌مندان برای آشنایی بهتر با ایجاز اعجاز‌گونه فردوسی می‌توانند برای نمونه وصف‌های شاهنامه را با توصیفات مخیل و اطناب‌آلود گرشاسپ‌نامه اسدی^۲ و بعضی منظومه‌های نظامی مقایسه کنند.

از شاخصه‌های بلاغی دیگر شاهنامه، تعویض لحن سخن به تناسب موضوع آن با تغییر کشش هجاهاست؛ یعنی در مواقعی که موضوع نیازمند ایجاد لحن آرام و سنگین است (مثلاً: دعوت به تأمل در موضوعی، بیان حتمیت سرنوشت، وصف زیبایی، شکوه مجالس، اندوه و سوگ و ...) فردوسی از هجاها و مصوت‌های بلند در کلمات استفاده می‌کند و هنگامی که فضای سخن باید تند و برانگیزاننده باشد (مانند لحظات خشم، شور نبرد، مفاخره و) غالباً واژگانی با هجاها و مصوت‌های کوتاه به کار می‌گیرد.^۳

شاهنامه به بحر متقارب (فعولن فعولن فعل) سروده شده است و این بحر که به نظر برخی پژوهشگران منشأ ایرانی دارد^۴ به دلیل ضرب‌آهنگ تند و

۱. درباره وصف طبیعت در شاهنامه، ر.ک: ماسه، ۱۳۶۲، صص ۱۴۱-۱۴۹.

۲. در این باره، ر.ک: خالقی مطلق، جلال، «گردشی در گرشاسپ‌نامه» (۲)، /یران‌نامه، شماره ۴، ۱۳۶۲، صص ۵۳۶-۵۴۵.

۳. در این باره، ر.ک: پارسی‌نژاد، ۱۳۷۴، صص ۸۲۷-۸۳۰؛ زرین‌کوب، ۱۳۵۷، صص ۴۶ و ۴۷؛ یوسفی، ۱۳۶۳، صص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۴. ر.ک: مار، ۱۳۶۳، صص ۲۱۸-۲۲۷.

خیزایی کاملاً مناسب نظم داستانهای حماسی است و پیش از فردوسی هم برای سرودن این گونه روایات و ابیات استفاده شده، اما با آفرینش شاهنامه فردوسی به وزن تثبیت شده منظومه‌های پهلوانی، دینی و تاریخی در ادب فارسی تبدیل شده است. فردوسی برای بهره‌گیری از این وزن ویژگیهایی را در زبان شاهنامه رعایت کرده است که حتماً باید در خواندن این متن به آنها توجه داشت و در اینجا به بعضی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم: به کار بردن صورت کهن یا کامل واژه‌ها تا جایی که در وزن می‌گنجد (نظیر دهان به جای دهن)، تبدیل مصوت کوتاه به بلند (اهرمن ← آهرمن) و برعکس (آموختن ← آمُختن)، افکندن یا افزودن حرف یا حروفی (مثلاً: ابریشم ← بریشم، مغناطیس ← مغیناطیس)، مشدد کردن حروف ساده و ساده کردن حروف مشدد (خوشی ← خوشی، بچه ← بچه)، تبدیل مصوت به ساکن (به میان ← بمیان)، ادغام دو مصوت (که از ← کز)، افکندن کسره اضافه (پدر مادر ← پدرمادر)، قلب ترکیبات به ویژه در نامها (برزفری ← فریرز)، تقدیم فعل اصلی بر فعل معین (خواهم کرد ← کرد خواهم)، تقدیم صفت و مضاف الیه بر موصوف و مضاف (درفش کاویانی ← کاویانی درفش)، بسط واژه‌ها (ده و دو به جای دوازده)، انداختن یک صامت پس از هجای بلند هنگام خواندن (دل بخردان داشت و مغز ردان ← دل بخردان داش و مغز ردان) و ...^۱

از نظر قافیه‌پردازی، اصلی‌ترین ویژگی قوافی شاهنامه رعایت همسانی یک یا دو حرف پیش از روی است (مانند: نوان / جوان، جهان / مهان، یزدان / میدان) و این موجب غنای موسیقایی قافیه‌ها شده.^۲ پایان گرفتن بعضی قوافی به هجاهای بلند یا اماله در قافیه (سلیح / مزیح)، موسیقی حماسی و شکوهمندی نظم فردوسی را مایه‌ورتر کرده است^۳ ولیکن با این همه در شاهنامه هم عیوب قافیه هست و هم معدودی قافیه‌های نادرست.^۴ ردیفهای فردوسی نیز ساده، بی‌تکلف و عمدتاً فعلی

۱. درباره این ویژگیها، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۶۹ الف، صص ۵۰-۵۸.

۲. درباره این موضوع، ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱، صص ۳۷۶-۳۸۸؛ نقوی، ۱۳۸۴، صص ۶۸-۱۴۸.

۳. ر.ک: حمیدیان، ۱۳۷۲، صص ۴۴۰-۴۴۳.

۴. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک: ذاکرالحسینی، ۱۳۷۷، صص ۵۹۹۴-۵۹۹۸.

است و براساس یک بررسی بسامدی در سراسر شاهنامه - مطابق چاپ مسکو - ۷۶۵۲ بیت آن (۱۵/۷۴٪ کل ابیات) ردیف دارد.^۱

هنر داستان‌پردازی فردوسی

وسواسها، دقتها و تأملات فردوسی در نظم حماسه ملی ایران - که بنابر قرینه‌ای احتمالی شاید هر روز در حدود پنج بیت می‌سروده -^۲ باعث شده است که شاهنامه - با اینکه نخستین منظومه داستانی کامل بر جای مانده از گذشته ادب فارسی است - از نظر برخی اصول و ویژگیهای روایی و داستان‌پردازی قابل توجه باشد. شماری از مهم‌ترین خصوصیات داستانی شاهنامه را در این بخش به کوتاهی ذکر و بررسی می‌کنیم:

۱. پیرنگ: در بسیاری از داستانهای شاهنامه حوادث به طور منظم در پی هم می‌آیند و رابطه علی‌نسبی در آنها دیده می‌شود که روایت را آرام به سوی اوج آن پیش می‌برد.

۲. گفتگوها: از انواع گفتگو (دو تن با یکدیگر، شخص با گروهی از مردمان، سخن گفتن با خود، رجزخوانی و ...) در شاهنامه، ویژگیهای فردی، دیدگاهها و احوال درونی متنوع اشخاص داستانی عموماً به صورت روشن و دقیق ترسیم می‌شود و این در توصیف جزئیات مسائل و پیشبرد روایات مؤثر است.^۳ رعایت لحن متناسب با موقعیت مکانی و زمانی و حالت داستان یا شخص، آن هم با آهنگی حماسی، از نکات درخور توجه و ظریف این گفتگوهاست.^۴ از بهترین و مطمئن‌ترین گفتگوهای حماسه ملی ایران مکالمات رستم و اسفندیار است که حتماً باید متن کامل آن را در خود شاهنامه خواند. گفتگوی رستم و اشکبوس هم نمونه هنرمندانه‌ای برای گفتگو از نوع رجزخوانی است.^۵

۱. ر.ک: رادمنش، ۱۳۸۲، صص ۹۰-۱۲۰.

۲. در این باره، ر.ک: محبتی، ۱۳۸۱، صص ۳۶ و ۳۷؛ همو، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵۲۴.

۳. و نیز، ر.ک: سرامی، ۱۳۷۳، صص ۱۷۷-۲۰۰.

۴. درباره این موضوع و شواهد آن، ر.ک: همو، صص ۴۵۹-۴۶۴.

۵. برای دیگر گفتگوهای مهم شاهنامه، ر.ک: حمیدیان، ۱۳۷۲، صص ۴۶۴-۴۶۶.

۳. چهره بودن شخصیتها: برخلاف بیشتر داستانهای منظوم و منثور گذشته که معرفی شخصیتها در آنها کلی و به صورت نوعی است، فردوسی با توصیفات جزئی و گفتگوهایی که از زبان اشخاص شاهنامه مطرح می‌کند ویژگی و روحیات دقیق بیشتر افراد روایتش را برای خواننده / شنونده معلوم می‌کند و در واقع شخصیتهای شاهنامه غالباً چهره هستند نه نوع.^۱

۴. توصیف جزئیات: فردوسی در مواقع لزوم برای تبیین دقیق حالات شخصیتها یا جزئیات رویدادها و ایجاد فضای مناسب داستانی، با وصف جزئی‌نگرانه و گویا، چگونگی واقعه یا حالت روحی یا ظاهری اشخاص داستان را به دقت آشکار می‌کند. در این گونه توصیفات نیز همچون وصف صحنه‌های نبرد، خواننده / شنونده چنان به محیط روایت و روان‌شناسی افراد نزدیک می‌شود که گویی در آن فضا حاضر است و وقوع داستان را می‌بیند.

۵. کشمکش: به صورتهای تعارض انسان با انسان (یا همان نبرد یلان)، جدال انسان با خود، کشمکش آدمی با تقدیر و ... در سراسر شاهنامه دیده می‌شود. گفتگو و تعارض باطنی رستم با خود پس از اینکه اسفندیار او را در دوراهی دست به بند دادن یا نبرد قرار داده، از نمونه‌های خواندنی است.^۲

۶. گره افکنی و گره گشایی: در بیشتر داستانهای شاهنامه در روند حوادث پیچیدگی‌هایی پیش می‌آید و بر هیجان و اوج‌گیری آن می‌افزاید و با حل این دشواری و پیچیدگی (گره گشایی)، داستان به نهایت شور و تأثیر آن می‌رسد. روایت رستم و سهراب از درخشان‌ترین نمونه‌های انواع گره‌های داستانی در حماسه ملی ایران است.

۷. بحران: نقطه یا بخشی از داستان است که در آن کشمکش به حداکثر می‌رسد و هیجان خواننده / شنونده شدت می‌گیرد؛ مانند آگاهی رستم از خواست اسفندیار که بستن دست اوست.

۱. در این باره، ر.ک: همو، صص ۱۳-۱۵؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۱ ج، صص ۱۱۴-۱۱۷.

۲. ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ۳۶۱/۵ و ۳۶۲/۸۱۹-۸۳۱.

۸. تعلیق: انتظاری است که پس از بحران برای خواننده / شنونده داستان پیش می‌آید و او نگران و علاقه‌مند دنباله موضوع و سرنوشت شخصیتها می‌ماند؛ مثلاً در داستان رستم و سهراب پس از نقطه بحران (رویاری و نبرد رستم با سهراب) خواننده / شنونده در این تعلیق می‌ماند که آیا پدر فرزندش را خواهد شناخت یا نه؟ و عاقبت ماجرا چه می‌شود؟

۹. اوج: پس از تعلیق و دغدغه‌ها و اضطرابهای خواننده / شنونده، داستان به مرحله اوج و وقوع رویداد اصلی می‌رسد و بعد از آن هم فرود و پایان و نتیجه روایت است. نبرد میان رستم و اسفندیار لحظه اوج این داستان است.^۱

۱۰. عنصر مکان و زمان: در داستانهای سنتی ایران، از جمله روایات شاهنامه، مکان و زمان همواره چندان دقیق نیست.^۲ درباره مکان، در بخش «جغرافیای شاهنامه» اشاراتی خواهیم داشت اما درباره موضوع زمان باید گفت که در داستانهای حماسی - و طبعاً شاهنامه - زمان بسیار باستانی و در عین حال غیرخطی است؛ یعنی برای زمانهای حماسه می‌توان در چهارچوب داستان حدودی تعیین و تعریف کرد ولی این محدوده داستانی هرگز با زمان تاریخی، واقعی و خطی مطابقت ندارد. براساس همین زمان داستانی - و نه تاریخی و واقعی - است که در شاهنامه از عمرهای طولانی (مثلاً زندگانی بیش از پانصد سال رستم) و پادشاهیهای بلند (نظیر ضحاک که یک روز کمتر از هزار سال فرمانروایی می‌کند) سخن می‌رود.

۱۱. براعت استهلال: در آغاز بعضی از داستانهای شاهنامه مقدمه‌های کوتاهی آمده است که در آنها فردوسی با تصویرسازی و پرسش‌انگیزی، به صورت نمادین و ادبی خواننده / شنونده را از درونمایه و حتی نتیجه کلی روایت آگاه و او را برای خواندن / شنیدن متن داستان آماده می‌کند.^۳ مقدمه‌های دو داستان رستم و سهراب و رستم و اسفندیار معروف‌ترین نمونه‌های این شگرد داستانی است.

۱. برای آگاهی بیشتر درباره موارد شماره ۱، ۲ و ۵-۹ و ملاحظه شواهدی از شاهنامه، ر.ک: حنیف، ۱۳۸۴، صص ۷۱-۲۳.

۲. در این باره، ر.ک: حمیدیان، ۱۳۷۲، صص ۱۵-۱۸ و ۲۸-۳۵؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۶ الف، ص ۱۰۴.

۳. برای بحث بیشتر درباره مقدمه‌های داستانی شاهنامه، ر.ک: توکلی، ۱۳۸۷، صص ۲۶-۴۵؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۱ ج، صص ۱۱۹-۱۲۲؛ سرامی، ۱۳۷۳، صص ۱۱۸-۱۵۳.

در موضوع داستان‌پردازی فردوسی باید به این نکته هم پرداخت که بعضی از محققان اشتباهات و تناقضاتی در روایات شاهنامه یافته و نشان داده‌اند؛ مواردی چون: انتقال کوه البرز به هندوستان، دیدن سهراب نشان درفش پهلوانان ایران را از فاصله‌ای دور، زنده بودن برخی کسان (مانند گلباد و الو) پس از کشته شدن آنها، مسیحی بودن اسکندر پیش از حضرت عیسی (ع)، یادکرد از اوستا و زند قبل از دین‌آوری زرتشت و...^۱ این نمونه‌ها و موارد دیگر^۲ به لحاظ داستانی از نادرستیهای شاهنامه است اما در بحث از آنها حتماً باید چند نکته را در نظر داشت: نخست اینکه تقریباً همه این موضوعات و اشارات اشتباه یا متناقض در منابع فردوسی بوده و از آنجا به شاهنامه راه یافته است؛ مثلاً ذکر اوستا و زند و آتشکده در ادوار پیش از زرتشت، از خدای‌نامه پهلوی تدوین شده در عصر ساسانی و فضای زرتشتی و موبدانه آن به شاهنامه ابومنصوری و سپس اثر فردوسی وارد شده است.^۳ دوم اینکه بعضی از داستانهای شاهنامه استقلال نسبی یا قطعی دارد که در مجموعه وحدت‌مند حماسه ملی ایران در کنار دیگر روایات قرار گرفته است. این استقلال موجب بعضی تناقضات شده و مثلاً شخصیت کشته شده در یک داستان، در روایتی دیگر به دلیل مستقل بودن آن، زنده و دارای نقش است.^۴ شماری از این ایرادات هم ناشی از بی‌توجهی به دو موضوع مبالغه در حماسه و تفاوت جغرافیای حماسی-اساطیری (داستانی) با جغرافیای تاریخی و واقعی است. برای نمونه نگرستن سهراب از مسافتی بسیار دور به سپاه ایران و تشخیص نگاره درفش یلان از مبالغات حماسی و بودن البرز در هندوستان از ویژگیهای جغرافیای حماسه است.

۱. درباره این تناقضات و اشتباهات، ر.ک: جعفری لنگرودی، ۱۳۶۹، ص ۷۵؛ صفا، ۱۳۶۳، صص ۲۳۰ و ۲۳۱؛ محیط طباطبایی، ۱۳۶۹، صص ۳۳ و ۳۴؛ نولدکه، ۱۳۶۹، صص ۱۱۸-۱۲۱.
۲. برای دیدن نمونه‌های دیگر و توضیح بعضی نادرستیها، ر.ک: حمیدیان، ۱۳۷۲، صص ۴۶-۵۲.
۳. برای موضوع بازتاب ویژگیهای دوره ساسانی در روایات شاهنامه، ر.ک: کریستن سن، ۱۳۷۲، ص ۱۴۰؛ یارشاطر، ۱۳۸۳، صص ۵۱۲-۵۱۹.
۴. در این باره، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶ الف، صص ۹۸ و ۹۹.

شاهنامه و هویت ملی ایران / ایرانی

محمد حسنین هیکل، نویسنده مشهور مصری، در پاسخ این پرسش که چرا زبان مردم مصر به رغم عرب‌تبار نبودن آنها عربی شده است؟ گفته که چون ما فردوسی نداشتیم.^۱ این جمله معروف و اظهارنظرهایی از این گونه همه برخاسته از نقش شاهنامه در تحکیم - و نه ایجاد - هویت ملی ایران و ایرانی است. اگر ما عناصر اصلی هویت فردی و ملی را به طور کلی دین، زبان و سرزمین (با همه متعلقاتش اعم از تاریخ، فرهنگ، ادبیات و ...) بدانیم و رابطه شاهنامه را با این موضوعات بررسی کنیم خواهیم دید که فردوسی با اعتدال در تلفیق درست مظاهر ملی (میهن‌دوستی، ایران‌ستایی، مخالفت و نبرد با دشمنان و مهاجمان و ...) با باورهای اسلامی و مذهبی در جهان‌بینی حکیمانه خویش، اثری موافق با هویت و پسند اکثر ایرانیان مسلمان عصر خود و سده‌های بعد آفریده است. به عبارتی دیگر او به جای توجه صرف به یک وجه از ویژگی هویتی ایرانیان - یعنی مبانی ملی و داستانها و آیینهای ایران پیش از اسلام - با اشارات آشکار به دین و مذهب اسلامی و شیعی خویش، شبهه هرگونه تعارض میان دو فرهنگ باستانی (ملی) و اسلامی ایرانیان را از بین برده^۲ و این یکی از علل ماندگاری شاهنامه در تاریخ فرهنگ ایران و نقش آن در حفظ همه ارکان هویتی ایرانیان است.

نکته دیگر اینکه فردوسی در روزگاری می‌زیست که حکومت‌های ترک‌نژاد به تدریج قدرت می‌گرفتند و از سوی دیگر سیاستهای ایران‌ستیزانه خلفای بغداد در میان این سلسله‌ها نفوذ داشت، و این هر دو می‌توانست زبان فارسی را تا حدودی تضعیف کند؛ وی با سرودن منظومه‌ای بلند که آکنده از واژه‌ها، ترکیبات و تعابیر متعدد، متنوع و زیبای فارسی بود بر غنا و استواری این زبان - مخصوصاً در برابر بسط و تأثیر زبان عربی در ایران - افزود. برای توجه دانشجویان خاطرنشان می‌شود که این تعبیر احساسی که فردوسی با شاهنامه زبان فارسی را زنده کرد سخنی مبالغه‌آمیز و غیرعلمی است؛ زیرا این زبان پیش از

۱. ر.ک: دوستخواه، ۱۳۸۰، صص ۵۴۷ و ۵۵۵.

۲. در این باره، همچنین، ر.ک: حق‌شناس، ۱۳۷۰، صص ۱۱۳-۱۲۰.

فردوسی و در عصر او به چنان مایه و پایه‌ای رسیده بود که بتوان با استفاده از امکانات بالقوه‌اش شاهکاری چون شاهنامه سرود. هنر اصلی فردوسی نه احیای زبان فارسی بلکه بهره‌گیریهای هوشیارانه از تواناییهای موجود این زبان برای نظم منظومه‌ای پنجاه هزار بیتی با آن همه لغت و ترکیب و ایجاد پشتوانه‌ای سرشار برای زبان فارسی بوده است. مقصود اصلی جمله منقول از محمد حسنین هیکل مصری نیز اشاره به این وجه از اهمیت شاهنامه است.

موضوع مهم دیگر این است که در سده چهارم به همان دو دلیل مذکور یعنی افزایش قدرت ترکان و پیروی از تفکرات ضد ایرانی خلفای عباسی، خطر فراموشی و خواری تاریخ و گذشته ملی ایران احساس می‌شد. فردوسی با نظم داستانهای ملی-پهلوانی کشورش در قالب منظومه‌ای وحدت‌مند و با شکوه، و نبوغ خویش در انتخاب قالب شعر و داستان و زبان فاخر برای این کار، هم علاقه ایرانیان را به خواندن و دانستن پیشینه و هویتشان برانگیخت و هم موجب ماندگاری این گزارش در ادوار پسین شد. شاهنامه علاوه بر آشنا کردن ایرانیان با شناسنامه تباری و نیاکانی آنها، در ایجاد و استمرار روحیه قیام و پایداری و دلاوری نسلهای گوناگون ایرانیان در برابر غاصبان و متجاوزان نیز نقش عمده‌ای داشته و از این جهت هم همواره در طول تاریخ حافظ هویت و ملیت ایرانی بوده است.^۱

آخرین ویژگی مهم شاهنامه از منظر هویت ایرانی، توجه ویژه روایات این اثر به وحدت جغرافیایی، تاریخی و سیاسی ایران است. به لحاظ جغرافیایی کشوری به نام ایران در مرکز حوادث شاهنامه است و قلمرو آن نیز محدود به یک شهر یا ناحیه خاص نیست بلکه همه شهرها و اقوام ایرانی از خراسان و سیستان و فارس و آذربایجان و شمال و کردان و ... - البته با تفاوت در بسامد و نوع حضور - در آن نام برده می‌شود؛^۲ و از این روی متنی ملی و وحدت‌آفرین است. تسلسل منظم داستانهای شاهنامه در قالب پادشاهیهای معین و پیوسته موجب وحدت تاریخی و

۱. برای اشاره‌ای در این باره، ر.ک: ریاحی، ۱۳۷۵، صص ۲۰ و ۲۱.

۲. برای دیدن نمونه‌ای از حضور افراد شهرها و اقوام گوناگون ایران در سپاه کیخسرو، ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ۱۷۷/۴-۱۸۲/۱۲۱-۱۹۴.

اداره امور ایران به دست یک فرمانروای مقتدر نشان‌دهنده وحدت سیاسی آن است.^۱

شاهنامه و تاریخ

آیا داستانها و شخصیت‌های شاهنامه به ویژه رستم واقعی است و زمانی وجود داشته؟ یا همه آنها را باید افسانه و غیرواقعی دانست؟ برای پاسخ روشن به این پرسش - که همیشه برای دانشجویان و علاقه‌مندان حماسه ملی ایران مطرح بوده - باید با دو اصطلاح «تاریخ واقعی» و «تاریخ ملی / روایی / داستانی» آشنا شد.

«تاریخ واقعی» گزارش حوادثی است که در گذشته یک سرزمین یا قوم واقعاً اتفاق افتاده و اشخاص یاد شده در آن همگی در برهه‌ای از تاریخ حضور و نقش داشته‌اند و کلیات یا جزئیات آن مستند بر منابع مکتوب یا کشفیات باستان‌شناسی است (مثلاً مانند: سلسله ساسانیان، حمله مغول به ایران، جنگ ایران و عراق و ...) اما «تاریخ ملی / روایی / داستانی» وقایعی است که عموم مردمان گذشته می‌پنداشتند در ادوار باستانی روی داده است و یا اینکه دوست می‌داشتند در تاریخ کهن آنها چنین حوادث و کسانی بوده باشند؛^۲ این تاریخ غالباً جنبه خیال‌پردازانه، داستانی و آرمانی دارد و اگر هم از نامها و وقایع تاریخی در آن ذکری شده است در قالب همان ویژگی روایی و خیالی است.

در گذشته میان دو مفهوم تاریخ واقعی و تاریخ ملی تفاوتی نبود و ایرانیان شاهنامه و به طور کلی مجموعه داستانهای ملی و پهلوانی را تاریخ واقعی ایران باستان تصور می‌کردند و همه یا حداقل بیشتر روایات و کسان آن را راست می‌دانستند.^۳

۱. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: خطیبی، ۱۳۸۵، ب، صص ۶۹-۷۶.

۲. درباره تاریخ ملی ایران، ر.ک: یارشاطر، ۱۳۸۳، صص ۴۷۱-۵۸۷.

۳. این تصور از شواهد و اشارات منابع تاریخی تأیید می‌شود که در آنها از مواردی مانند: آخور رخس در سیستان، محل نبرد سام با اژدها در طبرستان، گور رستم و زال و ویرانه‌های کاخ آنها در زابلستان، چاه بیژن، جای برافروخته شدن آتش آزمون سیاوش در ابرقو و ... به عنوان تاریخ واقعی یاد شده است. در روایات شفاهی و معتقدات عامیانه مردم ایران هم رستم را پهلوانی واقعی دانسته و محل روی دادن برخی داستانهای شاهنامه را نشان داده‌اند. برای بحث بیشتر، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۰، ص ۲۱۵.

خود فردوسی نیز بنابر همین تلقی به «دروغ و افسانه نبودن» داستانهای شاهنامه اشاره و تصریح کرده است که باید شگفتیهای آنها را رمزگشایی کرد:

تو این را دروغ و فسانه مدان به یکسان روشن زمانه مدان
از او هر چه اندر خورد با خرد دگر برره رمز معنی برد
(۱۱۴ و ۱۱۳/۱۲/۱)

ظاهراً اولین بار از حدود سالهای ۱۳۱۰-۱۳۱۳ ه.ق در عصر قاجار و با تألیف آثار عجم فرصت الدوله شیرازی به فرق تاریخ واقعی با تاریخ ملی توجه^۱ و دانسته شد که شاهنامه گزارش تاریخ ملی ایران است که در آن دو سلسله پیشدادیان و کیانیان، داستانی (حماسی و اساطیری) و سلسله‌های اشکانی و ساسانی تاریخی است. از اشکانیان در شاهنامه در هفده بیت و فقط با ذکر نام شاهان آنها یاد شده^۲ و قسمت ساسانیان با اینکه تاریخی‌ترین بخش این کتاب است و گزارشها و اشارات تاریخی متعددی در آن آمده، به دلیل زمینه و موضوع حماسی متن، تاریخ محض نیست و داستانها و بن‌مایه‌های حماسی-اساطیری در آنجا با سرگذشت شهریاران و یلان دوره ساسانی درآمیخته است^۳ که باعث می‌شود نتوان این بخش را - آن‌گونه که در تقسیم‌بندی سنتی و معروف شاهنامه آمده - تاریخی صرف نامید. در شاهنامه بنابر دلایلی^۴ از دو سلسله تاریخی مادها و هخامنشیان - جز از پاره‌ای اشارات و قراین

۱. در این باره، ر.ک: خانی، ۱۳۸۱، ص ۱۵.

۲. ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ۱۳۸/۶ و ۱۳۹/۶۷-۸۳.

۳. مواردی نظیر: داستان کرم هفتواد، کشتن اسب دریایی، یزدگرد بزه کار را، ازدهاکشی بهرام گور، دیدار بهرام چوبین با زنی جادوفش و پری گونه، نبرد بهرام چوبین با شیر کپی و ...

۴. از جمله: پیروی موبدان دوره ساسانی از سنت دینی و لذا بی‌توجهی به هخامنشیان در خدای‌نامه پهلوی به سبب نبودن نام آنها در اوستا و اعتقاد به غیرزرتشتی بودن یا حداقل تسامح دینی شاهان این سلسله، نبودن مجموعه‌هایی که اخبار این دو سلسله را به صورت منظم تدوین کرده باشد و نهایتاً گسترش داستانهای ملی-پهلوانی شرق ایران در سراسر کشور و تبدیل آن به تاریخ ملی از دوره ساسانیان. برای آگاهی بیشتر ر.ک: آموزگار، ۱۳۸۶، صص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ دریایی، ۱۳۸۷، صص ۷۹-۹۳؛ یارشاطر، ۱۳۵۷، ص ۲۹۳.

پراکنده و احتمالی - نامی نیست و جای آنها را دو سلسله داستانی پیشدادی و کیانی گرفته است.

برخی از ایران‌شناسان کیانیان را سلسله‌ای تاریخی در شرق ایران دانسته و گشتاسپ، پدر اسفندیار، را با گشتاسپ، پدر داریوش، یکسان انگاشته و آخرین پادشاهان کیانی شاهنامه را با واپسین شاهان هخامنشی تطبیق داده‌اند.^۱ در ایران شادروان استاد پیرنیا از پیشگامان همسان‌انگاری رویدادهای بخش پیشدادیان و کیانیان با بعضی موضوعات تاریخی بوده‌اند؛^۲ پس از ایشان مکتب یا جریانی شکل گرفته است که همه داستانها و اشخاص حماسه ملی ایران را از آغاز تا پایان تاریخ واقعی می‌داند؛^۳ اما این دیدگاه افراطی و غیرعلمی است و نظریه معتدل علمی این است که شاهنامه اثری است حماسی که بخشهایی از آن بنیان اساطیری دارد (تاریخ ملی) و در پاره‌ای دیگر اخبار تاریخی به طور ناب یا ضمن داستان دیده می‌شود. مایه‌ورترین قسمت شاهنامه نیز از نظر تاریخی دوره ساسانیان است.^۴

نتیجه سخن اینکه شاهنامه در نظر فردوسی، معاصران وی و ایرانیان تا اواخر دوره قاجار - و حتی در میان عامه مردم تا پس از آن - تاریخ واقعی ایران دانسته می‌شد ولی امروز ما آن را تاریخ ملی ایران در قالب روایاتی منظوم و ادبی می‌دانیم که در آن تاریخ با حماسه و اسطوره درآمیخته است.

جغرافیای شاهنامه

جغرافیای جهان شاهنامه، حماسی-اساطیری است. در این جغرافیا به طور کلی نامها و مکانها را می‌توان در چهار دسته جای داد:

۱. برای این نظریات و نقد آنها، ر.ک: سرکاراتی، ۱۳۷۸ الف، صص ۷۴-۹۴.

۲. ر.ک: پیرنیا، ۱۳۷۸، صص ۷۵-۱۵۰.

۳. برای آگاهی از دیدگاههای مهم‌ترین مروجان این اندیشه، ر.ک: پژوم شریعتی، ۱۳۷۴، صص ۷۴۳-۷۶۱؛ همو، ۱۳۷۸؛ جنیدی، ۱۳۵۸؛ همو، ۱۳۹۲.

۴. در این باره، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۱ د، ص ۱۰۱؛ دریایی، ۱۳۹۱، صص ۹۱-۱۰۹.

۱. شهرها، کشورها، رودها و کوههایی که فقط نامهایی در عالم اسطوره و حماسه است و در جهان بیرون وجود عینی ندارد؛ مانند «شیرخوان»^۱.
۲. مکانهایی که با مصداق واقعی آن در جغرافیای امروز تطابق ندارد و برای آشنایی با موقعیت درست آنها باید منابع جغرافیایی زمان تدوین یا نظم داستانهای حماسی-اساطیری را بررسی کرد. برای نمونه «مازندران» شاهنامه همان مازندران فعلی در شمال ایران نیست و همان گونه که در توضیح بیت ۱۰۴ کتاب شاهنامه (۱) گفته شد احتمالاً در افریقا و جنوب مصر بوده است.
۳. امکانهای که در جغرافیای تاریخی و معاصر وجود دارد اما موقعیت آن در شاهنامه با حدود جغرافیایی فعلی و حتی تاریخی آن یکسان نیست. نظیر کوه البرز که بر کوههایی در هندوستان، فارس، بلخ و ... اطلاق شده است.^۲
۴. بعضی نامهای جغرافیایی شاهنامه هم عیناً با مکان جغرافیایی تاریخی و امروزی آنها تطبیق می‌کند؛ مثلاً: آذرآبادگان که همان آذربایجان است. بسیاری از مکانهای نام رفته در شاهنامه در جغرافیای تاریخی و کنونی ایران و جهان دیده می‌شود^۳ ولی با این همه جغرافیای غالب بر روایات و تعریف و توصیف جایها به دلیل موضوع و ساختار اثر، داستانی است نه دقیقاً تاریخی و همواره واقعی. دانشجویان و محققانی که در بررسی و مطالعه شاهنامه به تفاوت‌های جغرافیای تاریخی با جغرافیای حماسی-اساطیری^۴ توجه نداشته باشند ممکن است به لحاظ روشی گرفتار این دو سهو شوند: یا در پی یافتن و نشان دادن محل دقیق نبردها و حوادث بخش پیشدادیان و کیانیان خواهند بود و یا با دیدن تسامحات، اشتباهات و تناقضات جغرافیایی شاهنامه از ضعف داستان‌پردازی فردوسی یاد خواهند کرد.

۱. ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ۴۷۳/۸۴/۱.

۲. در این باره، ر.ک: کریمان، ۱۳۷۵، صص ۹۹-۱۳۳.

۳. برای دیدن نقشه جغرافیایی شاهنامه، ر.ک: شهیدی مازندرانی، ۱۳۷۱. آقای مهدی سیدی هم که از متخصصان جغرافیای تاریخی هستند پژوهشی درباره مکانهای شاهنامه در دست دارند که باید منتظر اتمام و انتشارش بود.

۴. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: بهار، ۱۳۸۴، صص ۱۳-۲۶؛ مدی، ۱۳۶۹، صص ۲۹۵-۳۰۲.

قرآن و حدیث و حکمت و تعلیم در شاهنامه

بنابر سنت غالب و متداول در ادب فارسی و نیز مسلمانی، تشیع و فرهیختگی فردوسی، در شاهنامه تأثرات پیدا و پنهان از قرآن کریم، احادیث پیامبر (ص) و سخنان امامان (ع) دیده می‌شود. هم گذشتگان ما به این موضوع توجه داشته‌اند^۱ و هم معاصران در تحقیقات خویش به مشابهاات مضمونی برخی بیت‌های شاهنامه با آیات و احادیث پرداخته‌اند^۲ که در اینجا برای آگاهی دانشجویان به چند نمونه اشاره می‌شود و تفصیل آن را باید در منابعی دید که در زیرنویس به آنها ارجاع داده شده است.

نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جان است و آن سه پاس
(۲۶/۵/۱)

مصراع نخست معادل این حدیث است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ».

حکیم این جهان را چو دریا نهاد برانگیخته موج از او تندباد
چو هفتاد کشتی بر او ساخته همه بادبانها برافراخته
یکی پهن کشتی به سان عروس بیاراسته همچو چشم خروس
محمد بدو اندرون با علی همان اهل بیت نبی و وصی
اگر چشم داری به دیگر سرای به نزد نبی و وصی گیر جای
(۱۰/۱ و ۱۰۲-۹۸/۱۱)

همان گونه که در توضیح بیت ۴۴ کتاب شاهنامه (۱) گفته شد این بیتها از دو حدیث تفرقه و سفینه گرفته شده است: این دو حدیث معروف چند روایت دارد که در اینجا یک روایت از هریک نقل می‌شود: «تفترق هذه الامة على ثلاث و سبعين فرقة كلهم في النار الا فرقة واحدة. قالوا و ما تلك الفرقة؟ قال ما انا عليه

۱. مانند ابوالفضل مستوفی در سده هفتم که بعضی از بیت‌های شاهنامه را با جملات قصار امام علی (ع) تطبیق داده است. ر.ک: مستوفی، ابوالفضل، خردنمای جهان‌افروز، تصحیح دکتر محمود عابدی، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجا، ۱۳۶۸.

۲. ر.ک: ابوالحسنی، ۱۳۷۸، صص ۲۶۳-۲۷۴؛ امیدسالار، ۱۳۸۱، ج، صص ۱۰۶-۱۲۱؛ رستنده، ۱۳۷۸؛ منتصب مجابی، ۱۳۸۳؛ مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱، الف، صص ۳۵۷-۳۷۰.

اليوم و اصحابي» (حديث تفرقه) و «مثل اهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجا» (حديث سفينه).^۱

کسی کو گزافه سَخُن راندا درخت بلا را بجنباندا
(۲۳۰/۳۲۲/۳)

حديث «البلاء موکل بالمنطق».

هر آن کس که سال اندر آمد به شست ببايد کشیدن ز بیشیش دست
ز هفتاد بر نگذرد بس کسی ز دوران چرخ آزمودم بسی
(۸۵ و ۸۴/۱۷۵/۴)

حديث «اعمار امتي ما بين الستين الى السبعين و اقلهم من يجوز ذلك».
دو گیتی پدید آمد از کاف و نون چرا نه به فرمان او در نه چون
(۴۲۲/۸۴/۵۶۲/۵)

آیه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس / ۸۲).
بدو گفت شاه این نه تیر من است که پیروز گر دستگیر من است
(۱۳۷۱/۵۱۸/۶)

آیه «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال / ۱۷).
نه شادان کند دل به نیافته نه گر بگذرد زو شود تافته
(۱۲۷۱/۱۹۵/۷)

آیه «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَفَاتِكُمْ وَ لَا تَفَرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ» (حدید / ۲۳).
درباره رابطه قرآن و حدیث با شاهنامه و هر متن ادبی دیگر دانشجویان باید توجه
داشته باشند که همیشه نمی توان قاطعانه به تأثیر آگاهانه شاعر یا نویسنده از آیه یا حدیث
مشابه مضمون بیت یا نوشته او قایل شد، و شاید در برخی موارد، همانندی از نوع توارد یا
اشاره ناخود آگاه باشد. بر این اساس و با در نظر داشتن محتوای شاهنامه و زمان نظم آن -
که هنوز تأثیر قرآن و حدیث در ادب فارسی به وسعت و گونه گونی ادوار بعد نیست -

۱. درباره این دو حدیث و صورتهای مختلف آنها، ر.ک: امیدسالار، ۱۳۸۱، صص ۱۰۸-۱۱۱؛
مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱، ب، صص ۶۱۵-۶۲۲.

در بررسی اشارات قرآنی و حدیثی حماسه ملی ایران نباید احتیاط و اعتدال علمی را کنار گذاشت و کمترین همانندی مضمونی را دلیل تأثیرپذیری فردوسی انگاشت. به دلیل فرزانه‌گی، تربیت دهقانی و مسلمانی فردوسی، شاهنامه در کنار گزارش مدون و ادیبانه تاریخ ملی-پهلوانی ایران مجموعه مفصلی از پندهای حکیمانه و اشارات ناب تعلیمی نیز هست. بخشی از این تعالیم اخلاقی در بین داستانها و به مناسبتهای مختلف از زبان اشخاص بیان شده و مهم‌ترین آنها سخنان انوشیروان و بزرگمهر است.^۱ غالب نصایح این قسمت و بعضی دیگر از روایات برگرفته از منابع فردوسی است ولی اشارات تعلیمی در مقدمه، میان و پایان بعضی داستانها و شاید شماری از مطالب اخلاقی کسان شاهنامه ناشی از حکمت و دانش خود فردوسی است که از دو سرچشمه آموزه‌های اخلاقی فرهنگ و ادب ایران باستان و تعالیم درخشان اسلامی در آیات قرآن، احادیث نبوی و گفتارهای امامان (ع) مایه‌ور شده است. از مهم‌ترین نکات و مضامین حکمی شاهنامه می‌توان به این موارد اشاره کرد: خداپرستی، خردگرایی، وطن‌دوستی، بی‌اعتباری جهان و لزوم بهره‌مندی از فرصتها، مرگ‌اندیشی، عدالت، نکوهش آز، نامجویی و آزادگی، راستی و دوری از دروغ، آزره‌مگینی و داشتن شرم، مهربانی و نرم‌خویی، فرهنگ‌مندی، دانش‌اندوزی، میانه‌روی در اندیشه و عمل، عبرت‌آموزی و ...^۲ از میان ابیات تعلیمی و اخلاقی فراوان فردوسی - که تبویب و تدوین همه آنها خود رساله حکمی مستقلی در چند هزار بیت است^۳ - نمونه‌هایی برای آشنایی دانشجویان آورده می‌شود:

۱. برای بحثی درباره حکمت‌های این بخش، ر.ک: فوشه کور، شارل هانری دو، /اخلاقیات (مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری)، ترجمه محمدعلی امیرمعزی و عبدالمحمد روح‌بخشان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷، صص ۶۰-۷۷.
۲. درباره مضامین تعلیمی شاهنامه، ر.ک: دوستخواه، ۱۳۸۴، ب، صص ۱۰۵ و ۱۰۶؛ شیرانی، ۱۳۷۴، ب، صص ۳۰۵-۳۱۳؛ محبتی، ۱۳۸۲، صص ۲۵۴-۲۷۲.
۳. برای دیدن نمونه‌ای از این کارها، ر.ک: چوبینه، سجاد، حکمت نظری و عملی در شاهنامه، شیراز، نوید شیراز، ۱۳۷۷؛ رنجبر، احمد، جاذبه‌های فکری فردوسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس	به دلش اندر آید ز هر سو هراس (۷۳/۴۵/۱)
که هر کو نیند جوانی چشید	به گیتی جز از خویشتن را ندید (۱۸۲/۶۶/۱)
بیا تا جهان را به بد نسپریم	به کوشش همه دست نیکی بریم نباشد همی نیک و بد پایدار (۴۸۵/۸۵/۱ و ۴۸۶)
فریدون فرخ فرشته نبود	ز مُشک و ز عنبر سرشته نبود به داد و دهش یافت آن نیکوی تو داد و دهش کن فریدون توی (۴۸۹/۸۵/۱ و ۴۹۰)
سپهر بلند ار کشد زین تو	سرانجام خشت است بالین تو (۴۸۷/۱۲۰/۱)
به جایی که تنگ اندر آمد سَخُن	پناهت به جز پاک یزدان مکن (۳۲۱/۲۵/۲)
نگر تا چه کاری همان بدروی	سَخُن هرچه گویی همان بشنوی (۱۷/۲۰۲/۲)
چو بخشایش پاک یزدان بود	دَم آتش و آب یکسان بود (۵۰۵/۲۳۶/۲)
ز بهرِ درم تا نباشی به درد	بی آزار بهتر دل زادمرد (۱۲۷۸/۳۹۷/۳)
مرا مرگ باید بدان زندگی	که سالار باشم کنم بندگی (۲۴۵/۱۸/۴)
که چون کاهلی پیشه گیرد جوان	بماند منش پست و تیره روان (۶۷۵/۴۴/۴)

- چُنین پروراند همی روزگار فزون آید از رنگ گل رنج خار
(۸۳/۱۷۵/۴)
- که ناخوش بود دوستی با کسی که مایه ندارد ز دانش بسی
(۱۹۹/۹۵/۵)
- به منزل رسید آنکه پوینده بود بهی یافت آن کس که جوینده بود
(۳۴۶/۴۶۷/۵)
- جوانان دانای دانش‌پذیر سزد گر نشینند بر جای پیر
(۳۴۰/۲۱۷/۶)
- ستوده کسی کو میانه گزید تن خویش را آفرین گسترد
(۱۹/۳۵۰/۶)
- مدارا خرد را برادر بود خرد بر سر جان چو افسر بود
(۱۱۰۷/۱۸۰/۷)
- گهر بی‌هنر زار و خوار است و سست به فرهنگ باشد روان تن‌درست
(۲۵۳۰/۲۹۴/۷)
- اگر پشه از شاه یابد ستم روانش به دوزخ بماند دژم
(۲۹۲۹/۳۲۵/۷)
- به گرد دروغ ایچ‌گونه مگرد چو گردی شود بخت را روی زرد
(۴۴۷۲/۴۵۸/۷)

زن در شاهنامه

در داستانهای شاهنامه بانوانی مانند فرانک، سینه‌دخت، رودابه، ته‌مین، گردآفرید، مادر سیاوش، سودابه، فرنگیس، جریره، منیژه، کتایون، گردیه و شیرین حضور دارند که با تفاوت در کم و کیف حضور و نوع خویشکاری‌شان (غالباً مثبت غیر از جنبه منفی شخصیت سودابه در داستان سیاوش) در قالب‌های گوناگون مادر، همسر، معشوق، پهلوان‌بانو و ... ایفای نقش می‌کنند و اگر به گزارش فداکاریها، وفاداریها،

مهرورزیها، دلیریا و چاره‌اندیشیها و جانبازیهای آنها در حماسه ملی ایران توجه شود^۱ نادرستی این نظر عجیب نولدکه آشکار خواهد شد که نوشته است: «زنها در شاهنامه مقام مهمی را حایز نیستند».^۲

احتمالاً علت این اظهارنظر نولدکه و نیز کسانی که به پیروی از وی مقام «زن» را در شاهنامه کم‌اهمیت می‌پندارند، علاوه بر نکته پیش گفته (عدم توجه به نقشهای داستانی بانوان در سراسر این منظومه) تفکیک قایل نشدن بین بیهیهای اصلی و الحاقی در شاهنامه - یا اساساً نشناختن بیهیهای افزوده - و همچنین بررسی ناقص ابیات اصلی است. توضیح اینکه در برخی دست‌نویسها و چاپهای شاهنامه بیهیهای در نکوهش زنان آمده که سالهاست در بسیاری از منابع علمی (تحقیقی و دانشگاهی) و غیرعلمی براساس آنها درباره موضوع «زن در شاهنامه» داوری می‌شود ولی برخی از آنها - از جمله ناشایست‌ترین آنها که بیشتر تکرار می‌شود - سروده فردوسی نیست و گفته و افزوده کسانی است که خواسته‌اند با انتساب این بیهیها به فردوسی، تفکر ضد زن خویش را بهتر و مؤکدتر رواج دهند. برای اینکه دانشجویان و علاقه‌مندان یقیناً بدانند که این ابیات از فردوسی نیست و آنها را بشناسند در اینجا مهم‌ترینشان را نقل می‌کنیم تا دیگر به نام فردوسی و شاهنامه در جایی ذکر و بررسی نشود:

۱. برای بررسی شخصیت و نقش داستانی بعضی از این زنان، ر.ک: حمیدیان، ۱۳۷۲، صص ۲۱۱-۲۱۶. برای مطالعه بیشتر درباره جایگاه بانوان در شاهنامه نیز، ر.ک: اسلامی ندوشن، محمدعلی، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران، آثار، چاپ ششم، ۱۳۷۴، صص ۱۱۹-۱۲۸؛ بصّاری، طلعت، زنان شاهنامه، تهران، دانش‌سرای عالی، ۱۳۵۰؛ حریری، ناصر (گردآورنده)، فردوسی، زن و تراژدی، بابل، کتاب‌سرای بابل، ۱۳۶۹؛ حمیدی، بهمن، فرهنگ زنان شاهنامه، تهران، پژوهش‌های کیوان، ۱۳۸۵، صص ۳۱-۱۴۰؛ دبیرسیاقی، سید محمد، «چهره زن در شاهنامه»، فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی‌دهباشی، تهران، مدبّر، ۱۳۷۰، صص ۱۲۳-۱۶۳؛ رنجبر، علی، جاذبه‌های فکری فردوسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، صص ۱۶۷-۱۸۳؛ مزداپور، کتایون، «زن و مفهوم قدرت در شاهنامه»، زن و فرهنگ (مقالاتی در بزرگداشت یکصدمین سال تولد بانو مارگارت مید)، به کوشش محمد میرشکرایبی و علی‌رضا حسین‌زاده، تهران، نی، ۱۳۸۲، صص ۷۰-۸۸.

OmidSalar, Mahmoud; "Notes on Some Women of the Shāhnāma", Name-ye- Irān - e Bāstān, Vol.1, No.1, Spring and Summer 2001, pp. 23-48.

۲. نولدکه، ۱۳۶۹، ص ۱۱۵.

زن و ازدها هر دو در خاک به جهان پاک از این هر دو ناپاک به
 زنان را از آن نام ناید بلند که پیوسته در خوردن و خفتند
 دل زن همان دیو را هست جای ز گفتار باشند جوینده رای
 به اختر کس آن دان که دخترش نیست چو دختر بود روشن اخترش نیست
 که را دختر آید به جای پسر به از گور داماد ناید به در
 زنان را ستایی سگان را ستای که یک سگ به از صد زن پارسای^۱
 زن آن به که در خاک پنهان بود کزو فتنه اندر دو کیهان بود
 مشو هیچ گونه تو در کار زن وزو داستان تا توانی مزن
 ... مکن نیز فرمان زن تا توان اگر تن به کار آیدت یا روان
 همیشه ز زن باش پرهیز کار چو خواهی که نیکت بود روزگار^۲
 البته در شاهنامه بیهایی هست که اصلی و سروده فردوسی است و در آنها
 شخصیت‌های روایات بنابر موضوع داستان زنان را مذمت کرده‌اند. برای نمونه رستم
 بعد از آگاهی از کشته شدن سیاوش - که کژاندیشیهای سودابه موجب دوری او از
 دربار پدرش شده بود - می‌گوید:

کسی کو بود مهتر انجمن کفن بهتر او را ز فرمان زن
 سیاوش ز گفتار زن شد به باد خجسته زنی کو ز مادر نژاد
 (۴۸/۳۸۲/۲ و ۴۹)

درباره این گونه بیتها که شمار آنها بسیار اندک است^۳ دو نکته را حتماً

۱. برای بحث درباره دلایل الحاقی بودن این بیتها، ر.ک: خطیبی، ۱۳۸۵، ج، صص ۳۴-۴۰.

۲. ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ۲۲۸/۸، زیرنوس ۳.

۳. نمونه دیگر جایی است که خبر عشق‌ورزی منیژه، دختر افراسیاب، بر بیژن به افراسیاب می‌رسد و او می‌خروشد:

که را از پس پرده دختر بود اگر تاج دارد بداختر بود
 (۲۳۶/۳۲۳/۳)

در جای دیگر نیز کتایون، مادر اسفندیار، با تصمیم پسرش برای خواستن تاج و تخت گشتاسپ مخالفت می‌کند و:

باید در نظر داشت: یکی اینکه مضمون بعضی از این سخنان احتمالاً در منابع شاهنامه بوده و از آنجا به نظم فردوسی راه یافته است؛ دیگر اینکه باید میان دیدگاه خود شاعر و گفته اشخاص داستان تفاوت قایل شد؛^۱ یعنی این مطالب از زبان افراد گوناگون و به اقتضای رفتاری که در شرایط خاص داستانی از زنان سرزده گفته شده و نظرگاه قطعی و اصلی فردوسی نیست. در نظر فردوسی یک زن اگر پارسا، خوب‌روی، خردمند، هوشیار، آزمگین و نرم‌خوی باشد سزاوار ستایش و احترام است:

اگر پارسا باشد و رای زن یکی گنج باشد پُر آکنده زن
به ویژه که باشد به بالا بلند فرو هشته تا پای مُشکین کمند
خردمند و هشیار و با رای و شرم سَخُن گفتنش خوب و آوای نرم
(۷۴۷-۷۴۵/۱۴۵/۷)

شیرین، همسر خسرو پرویز، هم در نزد بزرگان دربار شیرویه می‌گوید:

به سه چیز باشد زنان را بهی که باشند زیبای گاه مِهی
یکی آنکه با شرم و با خواسته است که جفتش بدو خانه آراسته است
دگر آنکه فرخ پسر زاید او ز شوی خجسته بیفزاید او
سه دیگر که بالا و رویش بود به پوشیدگی نیز مویش بود
(۵۴۷-۵۴۴/۳۶۸ و ۳۶۷/۸)

بیت زیبای زیر عصاره دیدگاه حکیمانه فردوسی درباره برابری زن و مرد و تفاوت نداشتن دختر و پسر در نظر او - برخلاف ذهنیت سنتی حاکم بر فرهنگ گذشته ایران - است:

چو فرزندی را باشد آیین و فر گرامی به دل بر چه ماده چه نر
(۲۱۹/۱۰۳/۱)

→ چنین گفت با مادر اسفندیار که نیکو زد این داستان هوشیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی چو گویی سَخُن بازیابی به کوی
به کاری مکن نیز فرمان زن که هرگز نبینی زنی رای زن
(۲۹۴/۵ و ۳۸۱/۲۹۵)

۱. در این باره، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۰ الف، ص ۵۷۶؛ همو، ۲۰۰۶، ص ۲۷۴.

شاهنامه و اقوام دیگر (ترکان و اعراب)

موضوع اصلی بخش مهم و مفصلی از شاهنامه نبرد ایرانیان با تورانیان است. تورانیان که بزرگ‌ترین دشمن ایران و ایرانی هستند به رغم هم‌نژادی با ایرانیان گاهی با واژه‌های «ترک» و «ترکان» نامیده شده‌اند. علت اختلاط دو مفهوم / واژه متفاوت «تورانی» و «ترک» در شاهنامه این است که در تاریخ واقعی ایران، اقوام ترک‌نژاد از دشمنان و مهاجمانی بودند که به مرزهای شرقی ایران می‌تاختند، از سوی دیگر در روایات ملی-پهلوانی (تاریخ روایی / ملی) شرق ایران محل سکونت و حمله تورانیان است. به دلیل این اشتراک به تدریج دو واژه «تورانیان» و «ترکان» از دو حوزه تاریخ ملی و واقعی با هم درآمیخته است و در منابع شاهنامه و به دنبال آن خود شاهنامه فردوسی و بعضی متون تاریخی و ادبی ترکان و تورانیان به خطایکی انگاشته شده‌اند.^۱

بر این اساس ترکان و تورانیان در شاهنامه، برخلاف آنچه از سوی برخی افراد با نیت‌های خاص طرح و تکرار می‌شود، هیچ ربطی به منطقه آذربایجان و آذربایجانیان ندارد؛ آذربایجان - یا مطابق کاربرد آن در زبان فردوسی، آذربادگان - و مردمانش نه تنها دشمن ایران و ایرانی نیست / نیستند بلکه این ناحیه یکی از پراهمیت‌ترین، مورد احترام‌ترین و مقدس‌ترین بخش‌های جغرافیای حماسه ملی ایران و روایات آن است. آذربادگان / آذربایجان، در شاهنامه محلی است که آزمون انتخاب جانشین کاووس در آنجا روی می‌دهد و کیخسرو با گشودن دژ بهمن در حدود اردبیل به شهریاری ایران می‌رسد. آتشکده معروف آذرگشسپ در این ناحیه است و بارها شاهانی چون کاووس، کیخسرو و انوشیروان برای یاری خواستن از خداوند یا به جای آوردن شکر و ستایش به آنجا می‌روند. آذربادگان پناهگاه امن رانده‌شدگان و خطرگريزان است؛ مثلاً خسرو پرویز برای رهایی از خشم پدرش به آنجا می‌گریزد و رستم فرخ‌زاد در نامه‌ای به برادرش از او می‌خواهد که در برابر

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: رئیس‌نیا، ۱۳۸۲، ص ۱۲۶؛ رضا، ۱۳۸۴، صص ۶۰-۶۷؛ سرکاراتی، ۱۳۸۳، ص ۴۵۸؛ فن‌گابین، ۱۳۸۳، ص ۷۲۷؛ یارشاطر، ۱۳۸۳، ص ۵۲۰؛ یسنا، ۱۳۸۰، صص ۷۲-۷۴؛ Dais, 2000, p. 627.

حمله اعراب به آذربادگان برود. بزرگ‌ترین دشمن داستانی ایرانیان یعنی افراسیاب تورانی در آذربایجان و کنار دریاچه چیچست (اورمیه امروز) گرفتار و به دست کیخسرو کشته می‌شود.^۱

دانشجویان و علاقه‌مندان حتماً باید به دو نکته مهم توجه جدی داشته باشند: نخست اینکه آذربایجانیان برخلاف شهرت و تداولِ نادرستِ افواهی ترک نیستند و فقط زبان مادری و محلی آنها ترکی است که البته دلیل ترک‌تباریشان نیست. این واقعیت تاریخی از شاهنامه هم برمی‌آید که پادشاه توران / ترکان، افراسیاب، در آذربایجان کشته می‌شود و در لشکرآرایی کیخسرو برای جنگ بزرگ با افراسیاب و تورانیان، بزرگانی از بردع و اردبیل نیز در سپاه ایران هستند. دیگر اینکه دشمنی و نبردهای ایرانیان با تورانیان / ترکان در شاهنامه سبب تحقیر نژادی آنها از زبان فردوسی نشده و، همان‌گونه که در مقدمه کتاب شاهنامه (۱) اشاره شد، دلاوریها و خصوصیات انسانی و میهن‌دوستانه مهتران توران نیز ستوده شده است. این نکته در کنار علتِ اختلاطِ دو واژه «ترک» و «تورانی» و تفاوت این دو با مفهوم «آذربایجان» و «آذربایجانی» در شاهنامه^۲ موضوعاتی است که گاهی زیر سایه هیاهوهای افراطی و غیرعلمی عده‌ای رنگ می‌بازد و درست و دقیق تبیین نمی‌شود.

غیر از ترکان / تورانیان، جایگاه اعراب در شاهنامه نیز گاهی محل بحثها و اظهارنظرهای احساسی بوده است. در داستانهای حماسه ملی ایران اعراب هم خویشاوند و یاور ایرانیان‌اند، هم دشمن آنها. این قوم در ادوار پادشاهی ضحاک، کاووس، دارا و شاپور ساسانی به ایران می‌تازند و روزگار هزارساله فرمانروایی ضحاک طولانی‌ترین زمان تسلط داستانی آنها بر ایرانیان است، ولی در هیچ‌یک از

۱. برای تفصیل در باب این رویدادها، ر.ک: اجلائی، ۱۳۷۴، صص ۸۷۱-۸۸۰.

۲. در اهمیت و احترام آذربایجان و مردمان آن در شاهنامه و نظر فردوسی همین بس که رستم فرخ‌زاد در سفارش خود به برادرش این منطقه را «جای بزرگان و آزادگان» می‌نامد: همی‌تاز تا آذربادگان به جای بزرگان و آزادگان (۶۵/۴۱۵/۸)

برای آگاهی بیشتر درباره مقام شاهنامه در آذربایجان و انواع توجهات آذربایجانیان به آن نیز، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۰، صص ۲۴۸-۲۵۱.

این موارد نقد و نکوهشی درباره آنها در شاهنامه نیست؛ فقط در آخرین حمله و چیرگی آنها که در عصر یزدگرد سوم ساسانی روی می‌دهد - شاید به دلیل نزدیک‌تر بودن زمان این واقعه تاریخی به دوره زندگی فردوسی و مدوّنان منابع او و ملموس‌تر بودن تبعات آن برای ایرانیانی چون حکیم توس - سخنان طعنه‌آمیزی علیه آنها آمده است.

بخشی از این گونه ابیات - همچون بیت‌های نکوهش زنان - الحاقی است و کاتبان و خوانندگان شاهنامه خواسته‌اند با سرودن و افزودن آنها احساسات ملی‌گرایانه خویش را از زبان فردوسی بیان کنند.^۱ مشهورترین نمونه این دسته از ابیات برافزوده که هنوز هم برخی سهواً به نام فردوسی می‌خوانند و براساس آنها بحث می‌کنند این دو بیت است:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را به جایی رسیده است کار
که مُلک عجمشان کند آرزو تفو بر تو ای چرخ گردان تفو
(۴۲۳/۸ / زیرنویس ۱۰)^۲

اما شماری از ابیات نقد و نکوهش اعراب، اصلی و سروده فردوسی است که در قالب سه نامه مطرح می‌شود: نخست در نامه رستم فرخ‌زاد به برادرش که چه بازتاب نظر مؤلفان منبع فردوسی باشد و چه دیدگاه خود شاعر، نقدی است از رفتارهای ناشایست برخی از اعراب فاتح در ایران و ستمها و خوارداشتهای آنها نسبت به مردم سرزمین مغلوب.^۳ در نامه دوم که رستم فرخ‌زاد به سعد وقاص می‌فرستد طعن و تعریض از زبان شخصیت رویداد (رستم) و احتمالاً مربوط به مآخذ فردوسی است و مهم‌تر اینکه سعد پاسخ آن را می‌دهد و در واقع نکوهشی یک‌سویه نیست. برای نمونه رستم فرخ‌زاد می‌گوید:

۱. درباره این بیتها، ر.ک: خطیبی، ۱۳۸۵ الف، صص ۹۹-۱۰۷.

۲. برای بحث درباره علل الحاقی بودن این دو بیت، ر.ک: امیدسالار، ۱۳۸۹ ب، صص ۱۷۷-۱۷۹؛ ترکی، ۱۳۸۷، صص ۱۷-۲۰؛ خالقی مطلق، ۲۰۰۹، بخش چهارم، ص ۲۸۴؛ خطیبی، ۱۳۸۵ الف، صص ۱۰۰-۱۰۲.

۳. ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ۹۷-۹۲/۴۱۸/۸.

به سالی همه دشت نیزه‌وران نیابند خورد از کران تا کران
که او را بیايد به یوز و به سگ که بر دشت نخچیر گیرد به تگ
(۱۵۲/۴۲۳/۸ و ۱۵۳)

سعد هم پاسخ می‌دهد:

تن یزدگرد و جهان فراخ چنین باغ و میدان و ایوان و کاخ
همه تخت و گاه و همه جشن و سور نخرم به دیدار یک موی حور
(۱۸۷/۱۸۶/۴۲۶/۸)

در نامه دیگری نیز که یزدگرد هنگام گریز از برابر تازیان به مرزبانان توس می‌نویسد، مهاجمان را چنین می‌نکوهد:

از این مارخوار اهرمن چهرگان ز دانایی و شرم بی‌بهرگان
نه گنج و نه نام و نه تخت و نژاد همی داد خواهند گیتی به باد
... از این زاغساران بی‌آب و رنگ نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ
(۳۶۸/۴۴۳/۸، ۳۶۹ و ۳۷۲)

درباره این بیتها هم مانند ابیات نکوهش زنان باید به دو نکته نقل سخن از زبان کسان داستان و بودن مضمون آنها در منابع شاهنامه توجه کرد به طوری که مثلاً مارخواری اعراب در نامه یزدگرد موضوعی است که در متون پهلوی، فارسی و عربی به آن اشاره شده^۱ و احتمالاً ساخته ذهن و زبان فردوسی نیست.

کوتاه سخن اینکه بیتهای اصلی و بعضی تعبیر تند فردوسی درباره اعراب در بخش پادشاهی یزدگرد انتقاد او از قومی است که به حیثیت ارضی، ملی و فرهنگی سرزمینش تاخته‌اند و این بیزاری و آزدگی برخاسته از گرایشهای نژادپرستی نیست؛ زیرا فردوسی در جاهای دیگر شاهنامه به عنوان مسلمانی شیعه، پیامبر و امام عرب تبار دین و مذهب خویش را ستوده و از حیّ قتیبه احتمالاً عرب‌نژاد به نیکی و احترام یاد کرده است.^۲

۱. در این باره، ر.ک: خطیبی، ۱۳۸۵ الف، صص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲. برای اشاره‌ای در این باره، ر.ک: محیط طباطبایی، ۱۳۶۹، صص ۶۲ و ۶۳.

اشاره‌ای به نفوذ و تأثیر شاهنامه در فرهنگ و ادب ایران و جهان

شاهنامه از زمان پایان سرایش آن در جوانب متنوعی از زندگی و فرهنگ اصناف گوناگون مردم ایران حضور و تأثیر داشته است.^۱ شعرا، نویسندگان و مورخان پس از فردوسی غیر از چند استثنای معدود با عبارات، جملات و ابیات مختلف فرزانه توس و اثر وی را ستوده^۲ و از ابیاتش در نشر ادبی، تاریخی، حکمی یا عرفانی خویش استفاده کرده‌اند.^۳ شاعران از نامها و داستانهای شاهنامه به کرات در قصاید، غزلیات، قطعات و ... خود برای مدح بزرگان، ساختن تمثیلات تعلیمی، نمادپردازیهای عرفانی، توصیف معشوق، تصویرگری طبیعت، طنز و نقیضه، نعت نبی (ص) و منقبت امامان (ع) و ... به صورت بسیار متنوع و هنرمندانه بهره‌ها گرفته‌اند و این گسترده‌ترین گونه تأثیر شاهنامه در فرهنگ و ادب ایران است. این موضوع شواهد فراوانی از گذشته شعر فارسی تا جدیدترین سروده‌های معاصر دارد^۴ اما چون در حدود بررسیهای نگارنده قآنی بیش از گویندگان دیگر توانسته است اشراف خود را بر شاهنامه نشان بدهد و از آن استفاده بکند^۵ در اینجا تغزل یکی از قصیده‌های او درباره آغاز بهار آورده می‌شود که در آن از اسامی و داستانهای شاهنامه‌ای برای توصیفات و تصویرسازی به زیبایی بهره‌مند شده است:

رستم عید از برای چشم کاووس بهار نوش دارو از دل دیو خزان می‌آورد
یا منوچهر صبا زی آفریدون ربیع فتح‌نامه سلم دی از خاوران می‌آورد
بهر دفع بیوراسپ دی، گلستان کاوه را از گل سوری درفش کاویان می‌آورد
رستم اردیبهشتی مژده نزد توس عید از هلاک اشکبوس مهرگان می‌آورد

۱. برای بحثی در این باب، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۹۱ ه، صص ۱۶۱-۱۶۷.

۲. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۰، صص ۲۶۳ و ۲۶۴.

۳. ظاهراً در متون نوشته شده در فاصله قرون پنجم تا دهم مجموعاً ۹۱۷ بیت از شاهنامه نقل شده است. ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۹۱ ه، ص ۱۶۸ و نیز، ر.ک: همو، ۱۳۸۱ ه، ص ۲۹۷.

۴. برای ملاحظه نمونه‌هایی، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۰، صص ۲۶۵-۲۶۸؛ خاتمی، ۱۳۸۷، صص ۳۴-۳۹؛ مینوی، ۱۳۷۲، صص ۱۳۰-۱۵۰.

۵. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۷، صص ۱۳۱-۱۶۱.

بهر ناورِدِ فرامرزِ خریف اینک سپهر از کمان بهمنی تیر و کمان می آورد
یا پیام کشتنِ دارایِ دی را باد صبح در بر اسکندر صاحبِ قران می آورد
یا شماساسِ خزان را قارنِ اردیبهشت دستگیر از نیزه آتش فشان می آورد
یا نوید قتل کرم هفتوادِ دی، نسیم در چمن چون اردشیر بابکان می آورد
یا گروی فصلِ دی را بر فراز تلّ خاک گیوِ فروردین به خواری موکشان می آورد
... خواهران لاله و گل را ز هفت اندام خاک همچو روین تن ز راه هفت خان می آورد^۱

در حوزه زبان فارسی افزون بر لغات، ترکیبات و کنایات شاهنامه نامها و اصطلاحات مرتبط با آن نیز به صورت کنایه، ترکیب، تشبیه، مثل و ... کاربرد دارد و بسیاری از ضرب‌المثل‌های فارسی در اصل مصراعها و بیت‌های فردوسی است.^۲ روایت‌های شفاهی فراوانی که درباره خود فردوسی و داستان‌ها و شخصیت‌های شاهنامه در فرهنگ عامیانه ایران ساخته و نقل می‌شده است^۳ نشان‌دهنده اقبالِ عمومی همه ایرانیان با سن، شغل و زادگاه مختلف به حماسه ملی خودشان است. نمایان‌ترین نوع حضور شاهنامه در میان عامه مردم رواج و رونق چندصدساله سنت شاهنامه‌خوانی و نقّالی^۴ و پیوندهای عاطفی جالبی است که از این راه بین شنوندگان روایات ملی-پهلوانی با حوادث و یلان و شهریاران آن ایجاد شده است؛ مثلاً گزارش‌هایی هست که در پایان نقّالی داستان رستم و سهراب که مجلس

۱. قآنی، ۱۳۳۶، ص ۱۴۶.

۲. در این باره برای نمونه، ر.ک: واعظ‌زاده و یاحقی، ۱۳۹۲، صص ۱-۲۸.

۳. برای دیدن بعضی از این داستان‌ها، ر.ک: انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم، ۱۳۶۹، ج ۳؛ شیرمحمدیان، بهرام و دادجان عابدزاده، قصه‌ها پیرامون فردوسی و قهرمان‌های شاهنامه، دوشنبه، سفارت جمهوری اسلامی ایران، ۱۹۹۶ م.

۴. برای آگاهی و توجه دانشجویان خاطر نشان می‌کند که شاهنامه‌خوانی با نقّالی متفاوت است و نباید این دو فن را یکی دانست. شاهنامه‌خوانی، خواندن عین متن شاهنامه فردوسی در میان جمع است و نقّالی به روایتِ منثور داستان‌های ملی-پهلوانی گفته می‌شود که همواره همان روایات شاهنامه یا کاملاً مطابق با آنها نیست و نقّالان دخل و تصرف‌های گوناگون در آنها انجام می‌دهند. برای مروری کوتاه بر شاهنامه‌خوانی و نقّالی در ایران، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۰، صص ۲۸۰-۲۸۴.

سهراب کشی بود مردم دیوارهای قهوه‌خانه (محلّ نقّالی) را با پارچه‌های سیاه می‌پوشانیدند و هنگامی که نقّال به لحظه تراژیک روایت می‌رسید همگان شیون و زاری می‌کردند.^۱ در یک مورد عجیب دیگر - که از شواهد مهم میزان نفوذ شاهنامه در زندگی گذشته ایرانیان است - یکی از سرشناسان شیراز، پس از نقل داستان کشته شدن رستم به نیرنگ نابرداریش شغاد و گریستن مردم، در مسجد مجلس ختمی برای تهمتن برپا می‌کند و طبقات مختلف مردم شیراز برای عرض تسلیت به مسجد می‌آیند!^۲

ایرانیان از دیرباز تا امروز بخشی از نامهای فرزندان خویش را از اسامی پهلوانان و شاهان شاهنامه گرفته‌اند و حتی در سراسر ایران مکانهای مختلفی وجود دارد که نامشان منسوب به کسان شاهنامه‌ای است (مثلاً: قلعه سهراب، فرامرزان، رستم آباد، فریدون‌شهر، گردنه بیژن و ...). هنرمندان ایرانی همواره به حماسه ملی توجه داشته‌اند و احتمالاً نگارگران بیش از دیگر هنرمندان از شاهنامه بهره‌مند شده‌اند. دست‌نویسهای مصور شاهنامه، تابلوهای مستقل داستانهای آن و مجالس نقاشی قهوه‌خانه‌ای به خوبی نشان می‌دهد که شاهنامه یکی از مضمون‌بخش‌ترین آثار نگارگری ایرانی بوده است.^۳ در کنار این، نگاره‌های روایات و اشخاص آن بر در و دیوار کاخها، گرمابه‌ها، زورخانه‌ها و روی کاشی و فرش و سنگ و فلز نیز نقش بسته^۴ و اییانش زینت‌بخش کتیبه‌ها، سفالها^۵ و آثار خوش‌نویسان هنرمند بوده است.

در حوزه مکتوبات هنری، نمایش‌نامه‌نویسی نیز با شاهنامه رابطه متعددی دارد و از زمان نخستین نمایش‌نامه‌ای که در ایران براساس شاهنامه (داستان رستم و سهراب و به قلم حسین کاظم‌زاده ایرانشهر در سال ۱۲۹۲ ه.ش) نوشته شده تا سال ۱۳۸۲، صد و

۱. در این باره، ر.ک: میرشکرایی، ۱۳۸۵، صص ۳۸ و ۳۹.

۲. درباره این واقعه، ر.ک: مژده، ۱۳۵۳، صص ۱۶۶ و ۱۶۷.

۳. در این باره، ر.ک: سیف، ۱۳۶۹؛ سیمپسون، ۱۳۸۸، صص ۲۱-۳۴؛ نامور مطلق و کنگرانی، ۱۳۸۹، صص ۱-۵۰.

۴. برای آگاهی بیشتر به ترتیب، ر.ک: طالی، ۱۳۶۹، صص ۲۷-۳۳؛ مگی‌نژاد، ۱۳۸۹، صص ۷۳-۹۱؛ تقی آوا، ۱۳۸۹، صص ۱۱۱-۱۳۲؛ صحرانورد، ۱۳۸۹، صص ۱۳۳-۱۴۳.

۵. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک: روحفر، ۱۳۸۱، صص ۳۳-۵۷.

بیست و یک اثر مأخوذ از روایات حماسه ملی تهیه شده است.^۱ این را هم باید افزود که غیر از شعرا و نثرنویسان گذشته، تأثیر شاهنامه در ادبیات داستانی معاصر هم دیده می‌شود و علاوه بر آثاری مانند رمان رستم در قرن بیست و دوم (نوشته مرحوم صنعتی‌زاده کرمانی) - که موضوع آن حضور جهان‌پهلوان شاهنامه در دنیای امروز و درماندگی و شگفت‌زدگی او در برابر مظاهر آن است - داستانهای دیگری چون سووشون شادروان سیمین دانشور، جم و جمک محمد محمدعلی، شب سهراب‌کشان بیژن نجدی و ... هم به صورتهای پیدا و پنهان از مضامین شاهنامه‌ای متأثر شده‌اند.^۲

قلمرو تأثیر شاهنامه فقط منحصر به ایران نیست و به لحاظ جغرافیایی در سرزمینهای دیگر نیز نفوذ و حضور داشته است. غیر از ترجمه‌های مختلف شاهنامه حداقل به سی‌وشش زبان در دنیا^۳ برخی از نمونه‌های مهم تأثیرات جهانی حماسه ملی ایران چنین است: در زمان علاءالدین کیقباد از سلجوقیان روم (به سال ۶۱۸ ه.ق) بر سنگهای باروی قونیّه ابیات حکمی شاهنامه نگاشته شده بود.^۴ یک راهب بودایی ژاپنی در سال ۱۲۱۷ م در بندر زیتون چین با سه بازرگان ایرانی دیدار می‌کند و از آنها می‌خواهد که برای او چیزی به یادگار بنویسند. آنها دو بیت و یک رباعی می‌نویسند که یکی از آن ابیات از شاهنامه بوده^۵ و حدود هفتصد سال در معبدی ناشناخته مانده بود.^۶ محمد بن تغلق، فرمانروای سلسله تغلق در هند، شاهنامه را از

۱. برای فهرست این آثار، ر.ک: حنیف، ۱۳۸۴، صص ۱۹۶-۲۰۷.

۲. در این باره، ر.ک: بزرگ بیگدلی، ۱۳۸۹، صص ۵۱-۷۷؛ حقیقی، ۱۳۸۹، صص ۸۴-۸۶.

۳. برای ترجمه‌های شاهنامه، ر.ک: افشار، ۱۳۹۰، صص ۲۱۵-۲۵۲؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۱ ه، صص ۱۷۲-۱۷۴؛ رادفر، ۱۳۶۹، صص ۱۴۵-۱۹۰؛ صفا، ۱۳۶۳، صص ۲۱۵-۲۲۱.

۴. ر.ک: منصوری، ۱۳۷۴، ص ۹۰۲.

۵. این بیت با تفاوتی در ضبط در چند دست‌نویس شاهنامه آمده و در تصحیح دکتر خالقی مطلق الحاقی است:

جهان یادگار است و مافتنی به مردم نماند به‌جز مردمی
(۴۰۳/۵ زیرنویس ۱)

۶. ر.ک: کوریانگی، ۱۳۷۴، صص ۶۳ و ۶۴.

حفظ داشت.^۱ تاجیکان چین در منطقه خود قبر رستم را نشان می‌دهند و به زیارت آن می‌روند.^۲ در آیینهای قزاقها شاهنامه یکی از اسباب اصلی جهاز عروس بوده^۳ و معروف‌ترین دوچرخه‌های ساخت پاکستان رستم و سهراب نامیده می‌شده است.^۴ این مورد هم که مرحوم استاد ملک‌الشعراى بهار نقل کرده‌اند بسیار جالب است که «در لندن مجسمه فردوسی ... را بر سر قبر شوهر ملکه ویکتوریا ساخته و آن پیکر با عظمت را ... محترم شمرده و به آن سلام می‌دهند».^۵

چند دیدگاه نادرست در شاهنامه‌پژوهی

در چند ده سال اخیر، در مطالعات مربوط به فردوسی و شاهنامه بعضی نظریات نادرست مطرح شده که به دلیل مغایرت با اسناد، قراین و ادله موجود مبنای علمی ندارد و در شکل‌گیری و انتشار بیشتر آنها اهداف و اسبابی چون نامجویی از راه مخالف‌خوانی، تعصب و افراط در ملی‌گرایی، شاهنامه‌ستیزی، خیال‌پردازی، ناآشنایی با فردوسی و شاهنامه و ... بیش از نیت تحقیق درست مؤثر و نمایان بوده است. در این بخش شماری از مهم‌ترین نظریه‌های دیگرسان در شاهنامه‌پژوهی ذکر و بررسی می‌شود تا دانشجویان و علاقه‌مندان با آگاهی و هوشیاری نسبت به آنها از قبول، بازگویی و ترویج چنین تصورات نادرستی حتماً پرهیز کنند.

۱. به نظر بعضی محققان، فردوسی نظم کامل شاهنامه را در دوره سامانیان به پایان رسانده و قبل از آغاز سلطنت محمود در گذشته است.^۶ این نظریه که سابقه طرح آن حداقل به دهه پنجاه شمسی می‌رسد و اخیراً نیز در دو کتاب دیگر تکرار و تأکید شده،^۷

۱. ر.ک: محمدخان، ۱۳۷۴، ص ۶۴۷.

۲. ر.ک: سعدالله‌زاده، ۱۳۷۳، ص ۵۸.

۳. ر.ک: باتیرخان، ۱۳۸۳، ص ۹.

۴. ر.ک: چوهدری، ۱۳۶۹، ص ۴۲۵.

۵. بهار، ۱۳۴۵، ب، ص ۱۵.

۶. برای این نظریه، ر.ک: اعتماد مقدم، ۱۳۵۰، صص ۲۲ و ۲۳؛ حصوری، ۱۳۸۷، صص ۱۰۱-۱۱۵؛

همایون‌فرخ، ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۱۷۵۷-۱۷۶۱.

۷. ر.ک: عطایی‌فرد، ۱۳۸۵؛ وزیری، ۱۳۸۷.

به استناد چهار گواهی و قرینه کلی نادرست است: (۱) وجود مدایح محمود غزنوی در همه نسخه‌های شاهنامه؛ (۲) ذکر نام شخصیت‌های عصر غزنوی و رویدادهای تاریخی این دوران در شاهنامه؛ (۳) دو بیت اصلی مربوط به پایان تدوین‌های اول و دوم شاهنامه در سالهای ۳۸۴ و ۴۰۰ ه.ق؛ (۴) اشاره همه منابع تاریخی و ادبی کهن و معتبر به پایان یافتن شاهنامه در عصر محمود و وفات فردوسی در آن هنگام.

۲. در سالهای اخیر در بعضی محافل دوستانه، انجمن‌های شاهنامه‌خوانی، شبکه‌های ماهواره‌ای، نوشته‌های اینترنتی و محدودی از جلسات علمی و کتابها و مقالات، اندیشه‌ای طرح، تکرار و ترویج می‌شود که فردوسی مسلمان و شیعه نبوده است. براساس چنین پنداری در کتابی، دیباچه شاهنامه سراسر مبتنی بر مطالب متون اوستایی و پهلوی و بدون هیچ اشاره اسلامی و دینی-مذهبی دانسته شده است^۱ و یکی از محققان هم به تصریح نوشته‌اند: «فردوسی سراینده‌ای بی‌دین بوده که این بی‌دینی خویش را در اثری سترگ مانند شاهنامه منعکس کرده است».^۲ فارغ از مباحث و دلایل مختلف و طولانی که می‌توان در رد این انگاره پیش کشید، بیت زیبا و شکوهمند زیر از مقدمه شاهنامه به تنهایی برای اثبات مسلمانان و تشیع فردوسی و ابطال تصور مذکور کافی است که:

بر این زادم و هم بر این بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم
(۱۰۴/۱۱/۱)

به سبب همین صراحت و صلابت عده‌ای خواسته‌اند این بیت را الحاقی بدانند یا ضبط و قرائت آن را تغییر دهند ولی همان گونه که نگارنده در یادداشتی مستقل نشان داده است، بیت به مستند سه معیار اصلی داوری درباره اصلی یا افزوده بودن ابیات در فن تصحیح متون یعنی: (۱) وضعیت آن در نسخه‌های کهن و معتبر شاهنامه، (۲) موافقت لغات، ترکیبات، بلاغت و نحویت با سبک فردوسی، (۳) همخوانی اندیشه مذکور در آن با جهان‌بینی مذهبی و فکری فردوسی، به قطع و یقین از خود فردوسی است.^۳

۱. ر.ک: عطایی فرد، همان.

۲. وکیلی، ۱۳۹۰، ص ۳۶۹.

۳. ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۲ الف، صص ۷-۱۰.

۳. شاعر نامدار معاصر، شادروان احمد شاملو در سخنرانی^۱ در دانشگاه برکلی امریکا، فردوسی را با آوردن برخی صفات ناسزاوار برای او، فتودالی خائن به طبقه زحمت‌کشان معرفی کرده‌اند که در *شاهنامه*، ضحاک عادل و به‌پاخاسته از میان مردم را به شخصی ظالم تبدیل کرده و کاوه آهنگر را که آلت دست اشراف از قدرت افتاده بوده، دادخواه و ستم‌ستیز دانسته است که پس از شورش او فریدون به دلیل داشتن فره شاهی بر تخت می‌نشیند و نظام طبقاتی پیش از ضحاک را در جامعه حاکم می‌کند.^۲ این تحلیل که قبل و بعد از مرحوم شاملو هم چندبار مطرح شده^۳ درست نیست زیرا فردوسی در ترسیم نقش و شخصیت شاهان و پهلوانان در *شاهنامه* از منابع خود استفاده و پیروی کرده و خویشکاری و ویژگیهای آنها را با تصرفات خویش به اهورایی و اهریمنی تغییر نداده است. از این روی ظلم ضحاک و اشرافی‌گرایی کاوه و فریدون پرداخته ذهن یا دخالت فردوسی نیست. در تأیید این نکته همین گواهی بس که غیر از *شاهنامه* در تقریباً همه منابع موجود دیگر اعم از اوستایی، پهلوی، فارسی و عربی نیز ضحاک مخلوقی اهریمنی و زیانکار و فریدون شهریار بزرگ و دادگر است.^۴

۴. محقق به نام آقای ناصر پورپیرار که نظریات خلاف آمد عادت دربارۀ تاریخ ایران دارند بر همین سیاق به قلمرو شاهنامه‌شناسی نیز وارد شده و ادعا کرده‌اند فردوسی از طرف مرکز شعوبی تدوین *شاهنامه* برای نظم این کتاب برگزیده شده و شاهنامه‌سرای پیشۀ سفارشی او بوده است نه اندیشه‌اش. به زعم ایشان فردوسی این کار را برای تأمین معاش خویش انجام داده و نخستین رابط مرکز تدوین *شاهنامه* نیز با وی زنی است که در مقدمه داستان بیژن و منیژه از او یاد می‌کند.^۵ این نظریه به دو دلیل نادرست است: (۱) نبودن نام و نشانی از سازمان یا مرکز شعوبی شاهنامه‌سازی در هیچ‌یک از منابع تاریخی و ادبی؛ (۲) تصریح فردوسی در مقدمه *شاهنامه* به آغاز

۱. با عنوان «چیزی که امروز به نام تاریخ در اختیار داریم به‌جز یک مشت دروغ و یاوه نیست».

۲. ر.ک: «حقیقت چقدر آسیب‌پذیر است» (گزارش)، ۱۳۶۹، صص ۶-۱۱.

۳. از جمله، ر.ک: آویشن، ۱۳۶۹؛ بهداد، ۱۳۷۴؛ جواد، ۱۳۷۰؛ حصوری، ۱۳۷۸؛ همو، ۱۳۸۸.

۴. در این باره، ر.ک: مهاجرانی، ۱۳۷۷.

۵. ر.ک: پورپیرار، ۱۳۸۰، صص ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۵۹ و ۲۶۲.

نظم حماسه ملی ایران و جستجوی منابع آن طبق خواست و علاقه شخصی خویش. درباره باطل بودن پندار سرایش شاهنامه به قصد بهره مالی نیز در بخش «فردوسی و محمود» در مقدمه کتاب شاهنامه (۱) بحث شد.

۵. همان گونه که پیش تر در مبحث «منابع شاهنامه» در همین مقدمه گفته شد، نظریه شفاهی و شنیداری بودن منابع شاهنامه که بیش از همه از سوی دو پژوهشگر امریکایی به نامهای دیک دیویس و الگا دیویدسن طرح و تکرار می شود^۱ بنابر دلایلی که از متن اثر فردوسی و بیرون از آن عرضه شده، قاطعانه مردود است^۲ و دانشجویان و علاقه‌مندان احتمالاً نباید فریفته غربی بودن این محققان و بازگویی دیدگاه آنها در نشریات انگلیسی زبان امریکایی و اروپایی شوند.

۶. اخیراً ویرایشی از شاهنامه به کوشش سی ساله آقای فریدون جنیدی در شش جلد منتشر شده است (تهران، بنیاد نیشابور، ۱۳۸۷) که در آن حدود سی و چهار هزار بیت الحاقی و فقط شانزده هزار بیت اصلی و سروده فردوسی انگاشته شده است. از آنجاکه پس از چاپ این متن بعضی از دوستداران حماسه ملی ایران اساس داوریهای خویش درباره ابیات اصلی و افزوده فردوسی را بر این ویرایش گذاشته‌اند باید به صراحت اعلام کرد که روش کار ویراستار ارجمند این چاپ برای تشخیص بیت‌های اصلی و الحاقی درست نیست و بیست و هفت معیاری که ایشان در پیشگفتار خویش برای این منظور ذکر کرده‌اند در برابر اصل اساسی توجه به دست‌نویسهای شاهنامه و مقابله آنها ضوابط فرعی و جانبی است. از این روی دانشجویان باید توجه داشته باشند که این ویرایش شاهنامه به رغم زحمات علاقه‌مندان و طولانی ویراستار و نیز تبلیغاتی که ممکن است در برخی انجمنهای خاص درباره آن صورت بگیرد به لحاظ اصول علمی هرگز قابل استفاده و ارجاع نیست.^۳

۱. برای دیدن اهم مباحث و استدلالهای ایشان، ر.ک: دیویدسن، ۱۳۷۸؛ دیویس، ۱۳۷۷، صص ۹۲-۱۱۰.

۲. برای آگاهی از مهم‌ترین نقدهای این دیدگاه به زیرنویسهای مبحث مربوط در بخش «منابع شاهنامه» در صفحات پیشین مراجعه شود.

۳. برای نقد مفصل این ویرایش، ر.ک: آیدنلو، سجاد، «تصحیح نوآیین شاهنامه (بررسی ویرایش فریدون جنیدی)»، آینه میراث، سال نهم، شماره دوم (پیاپی ۴۹)، زمستان ۱۳۹۰، صص ۶۸-۵.

۷. در کتابی به نام *معمای شاهنامه* ادعا شده که حماسه ملی ایران دارای دو بخش اصلی و افزوده است. از آغاز کتاب تا پایان پادشاهی کیخسرو و نیز داستان رستم و اسفندیار *شاهنامه* اصل است که ناظم آن زرتشتی بوده، و از فرمانروایی لهراسپ تا آخر کار یزدگرد - غیر از هزار و چند بیت دقیقی و روایت رستم و اسفندیار - *شاهنامه* افزوده و سروده فردوسی است. فردوسی دبیر سراینده زرتشتی *شاهنامه* اصل بوده و لذا سروده‌های او را در اختیار داشته است؛ چون بیست سال در نگهداری آنها کوشیده و سپس ابیات خود را بدانها پیوسته، مجموع سالهای شاهنامه‌سرایي خویش را بنابر مبالغه‌گرایی ایرانیان، سی سال گفته است.^۱ این فرضیه به سه دلیل باطل است: اول اینکه منابع مختلف ادبی و تاریخی از نزدیک‌ترین زمان به فردوسی تا امروز همه از *شاهنامه* فردوسی یاد کرده‌اند نه دو *شاهنامه* متفاوت (اصلی و فرعی) که بعدها در شکل کنونی تلفیق شده باشد؛ ثانیاً در دست‌نویسهای فراوان *شاهنامه* بخشهای اصلی و افزوده به نظر نمی‌رسد. سوم اینکه هماهنگی سبکی سراسر *شاهنامه* از آغاز تا پایان ثابت می‌کند که کل آن آفریده ذهن و زبان یک نفر است.^۲

۸. در بعضی کتابها و مقالات معاصران، *شاهنامه* به مثابه متنی عرفانی تلقی شده است که داستانها و شخصیت‌های آن معنای نمادین دارد و باید به اصطلاحات و مفاهیم عرفانی تأویل شود. بر پایه چنین تصویری است که مثلاً سودابه و کاووس نماد نفس اماره، تهمینه خواسته‌های شهوانی، سیاوش نفس مطمئننه، زال روح افکنده شده به تاریکی عالم ماده، رستم سالک راه، نبرد رستم و اسفندیار درگیری نفس و جسم و ... تفسیر شده است.^۳ به رغم استفاده تصویری، نمادین و تمثیلی از کسان و روایات *شاهنامه* برای تبیین بهتر مسائل عرفانی و نماد‌گذاری صوفیانه آن در برخی آثار و اشعار گذشتگان (مانند: سنایی، عطار، سهروردی، ادهم خلخال و ...) این نوع تحلیل و

۱. ر.ک: وکیلی، ۱۳۸۴، صص ۸، ۲۴، ۳۰، ۳۷، ۳۸، ۴۵، ۵۱، ۵۹ و ۹۷.

۲. برای نقد کتاب *معمای شاهنامه*، ر.ک: آیدنلو، سجاد، «خلاف آمد عادت در شاهنامه‌پژوهی»، *نامه پارسی*، سال دهم، شماره چهارم (پیاپی ۳۸)، زمستان ۱۳۸۴، صص ۱۰۳-۱۲۳.

۳. برای دیدن بعضی از این گونه تأویلات، ر.ک: بصیری، ۱۳۸۶؛ قائم‌پناه، ۱۳۸۷؛ محمودی بختیاری، ۱۳۷۷، صص ۳۸۸-۴۶۳.

۴. برای ملاحظه برخی نمونه‌ها، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۰، صص ۲۴۱-۲۴۳.

تفسیر در کارهای تحقیقی معاصر درست و پذیرفته نیست زیرا شاهنامه از متون سده چهارم هجری است و در این زمان هنوز عرفان به معنای اصطلاحی آن در ادب فارسی وارد نشده بود و آنچه در شاهنامه و برخی اشعار پیش و پس از آن دیده می‌شود زهد و تعلیم و حکمت است. دیگر اینکه موضوع شاهنامه - همان گونه که قبلاً اشاره شد - تا دوره قاجار تاریخ واقعی ایران انگاشته می‌شد و در اصل تاریخ ملی / روایی این کشور در قالب داستانهای حماسی-اساطیری است و هرگز نباید و نمی‌توان از اثری حماسی، اساطیری و تاریخی ولو با تأویل گزارشی عرفانی به دست داد.

مخالفت با فردوسی و شاهنامه

موضوع جالب و در عین حال عجیب و متناقض در سرگذشت شاهنامه در تاریخ فرهنگ و ادب ایران این است که این اثر و سراینده آن در کنار احترام و اقبال هزار و چند ساله از نقد و نکوهش و مخالفت نیز به دور نمانده است. شاهنامه‌ستیزی و فردوسی‌گریزی سابقه‌ای هزار ساله دارد و از زمان خود فرزانه توس که اثرش در دربار غزنوی مقبول واقع نمی‌شود آغاز شده است. نمودهای اساسی این طرد و معارضة در آن روزگار به دو صورت دیده می‌شود. یکی تغافل از نام فردوسی و شاهنامه در غالب کتابهای ادبی و تاریخی تألیف شده در حوزه نفوذ غزنویان و سلجوقیان^۱ و دیگر، طعن و تعریض بعضی شاعران مدیحه‌سرای سلاجقه در باب حکیم توس و اثرش. برای نمونه امیر معزی گفته است:

من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ

از کجا آورد و بیهوده چرا گفت آن سَمَر

در قیامت روستم گوید که من خصم توام

تا چرا بر من دروغ محض بستی سر به سر

گرچه او از روستم گفته است بسیاری دروغ

گفته ما راست است از پادشاه نامور^۲

۱. در این باره، ر.ک: ریاحی، ۱۳۷۲، صص ۶۵-۷۱؛ همو، ۱۳۷۵، صص ۱۶۰-۱۶۵.

۲. امیرمعزی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۷.

احتمالاً مهم‌ترین نوع مخالفت با فردوسی و شاهنامه تصور تقابل و تعارض شاهنامه (و به طور کلی داستانهای ملی ایران پیش از اسلام) با مسائل، موضوعات و روایات دینی-مذهبی است. قدیمی‌ترین سند ادبی شاهنامه‌ستیزی مذهبی نیز که تاکنون شناخته شده، منظومه علی‌نامه^۱ ربیع (سروده ۴۸۲ ه.ق) است که ناظم آن در عین اعتقاد و احترام به ارزشهای هنری و ادبی حماسه ملی ایران و تأثرات گوناگون از آن، محتوای پیش از اسلام (مغانه) شاهنامه را نکوهیده است:

به شهنامه خواندن مزین لاف تو نظر کن در آثار اشراف تو
تو از رستم و طوس چندین مگوی در این کوی بیهوده گویان میوی
که مغانه خواندن نباشد هنر علی‌نامه خواندن بود فخر و فر^۱
ز شهنامه و رستم و گیو و طوس سخن نشنود دین [کذا] مگر بر فسوس
علی‌نامه خواند زفان خرد که تا زو به هر دو جهان بر خورد^۲

این گونه نگاه به شاهنامه از قرن پنجم به بعد - حتی تا روزگار ما - استمرار داشته است و از نمونه‌های دیگرش می‌توان به تعبیر و توصیه‌های شیخ حسن کاشی (سده ۷ و ۸ ه.ق) در کتاب تاریخ محمدی اشاره کرد که شاهنامه را «قصه مجاز» و «گنه‌نامه» خوانده و از علاقه‌مندان نظم فارسی خواسته است که به جای این کتاب، اخبار پیامبر (ص) و امامان (ع) را بخوانند.^۳ قاسمی گنابادی که خود از مقلدان شاهنامه است، فردوسی را راوی داستانهای «جمع‌ی همه بی‌نیاز از اسلام / برداشته از طریق حق گام» معرفی کرده^۴ و شاعری به نام / تخلص جوهری بر حکیم توس خرده گرفته است که چرا به جای توجه به دلاوریهای امام حسین (ع) و یاران ایشان، گروهی گبر را ستوده و بزرگ داشته است.^۵ در دوره معاصر هم کسانی با اطلاق تعبیر «شاهنامه نیرنگ و دروغ» بر حماسه ملی ایران کوشیده‌اند

۱. ربیع، ۱۳۸۹، ۲۹۷۷/۱۳۵-۲۹۷۹.

۲. همو، ۶۷۵۸/۳۰۳ و ۶۷۵۹.

۳. ر.ک: جعفریان، ۱۳۷۸، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.

۴. ر.ک: یاحقی، ۱۳۸۸، ص ۲۶۷.

۵. ر.ک: دبیرسیاقی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۷.

آرامگاه فردوسی را ویران کنند^۱ که خوشبختانه موفق نشده‌اند. طبعاً شخصیت خود فردوسی نیز به عنوان سراینده شاهنامه از نقد و نکوهشهای ناشی از این گونه تلقی مصون نمانده و مثلاً بنابر داستانی که نخستین بار در *سرارنامه* عطار و سپس مآخذ دیگر نقل شده است شیخی به نام ابوالقاسم - که منابع بعدی به نادرست او را ابوالقاسم گرگانی (صورت صحیح: کرگانی / کرگانی) دانسته‌اند - به این دلیل که فردوسی ماحد گبران بوده است بر پیکر او پس از وفات نماز نمی‌خواند و البته شب نیز شاعر را به خواب می‌بیند که به سبب یک بیت توحیدیش آمرزیده شده است.^۲ شخصی به نام آشوب هندی (در گذشته ۱۱۹۹ ه.ق) هم فردوسی را با صفاتی چون «مغ مغ نسب»، «گیر آتش پرست» و «ز اسلام بیگانه با کفر خویش» مذمت کرده است.^۳ دانشجویان و علاقه‌مندان توجه خواهند داشت که مخالفت با فردوسی و شاهنامه از موضع دینی و مذهبی در تاریخ فرهنگی-اجتماعی ایران فقط از سوی معدودی از متعصبان ناآشنا با متن این اثر بوده است و عموم مردم که فردوسی را حکیمی معتقد می‌دانستند هرگز از این منظر به نفی و انکار وی و اثرش نپرداخته‌اند.^۴

با جستجو در تاریخ ادبی و اجتماعی ایران و حتی کشورهای دیگر، باز شواهدی از انواع تلقیات انتقادی یا خصمانه از شاهنامه یافته می‌شود. از جمله انوری، شاعر نامدار، در قطعه‌ای برای اینکه بگوید حکمت برتر از شعر است به «نقصان فردوسی» در برابر «کمال بوعلی» سینا اشاره کرده و شاهنامه را در مقابل *شفای ابن سینا* هیچ شمرده است.^۵ یکی از نقالان دوره قاجاری به نام حسین اسماعیل چُرک براساس این پندار که شاهنامه کارنامه شاهان بیدادگر و پهلوانان ظالم است برای

۱. ر.ک: باستانی پاریزی، ۱۳۷۲، ص ۲۷۹.

۲. ر.ک: عطار، ۱۳۸۶، ۲۲۹ و ۳۲۰/۳۲۰۵-۳۲۲۱.

۳. برای دیدن ابیات او، ر.ک: ریاحی، ۱۳۷۲، صص ۴۶۴-۴۶۶.

۴. در این باره ر.ک: پورجوادی، ۱۳۶۷، صص ۲۹-۴۴؛ متینی، ۱۳۶۹، ب، صص ۳۷۹-۳۹۹.

۵. در کمال بوعلی نقصان فردوسی نگر هر کجا آمد *شفا* شهنامه گو هرگز مباش

(انوری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۶۵۹)

اینکه آن را خوار کند بخشی از متن را به هزل درآورده است؛^۱ همچنین شخصی با نام عالم جان داغستانی دو جلد کتاب به زبان عربی نوشته است تا به زعم خویش ثابت کند افراسیاب بر حق و رستم نامرد بوده است.^۲ در روزگار ما هم وابستگان جریان / مکتب پان ترکیسم که بدون توجه دقیق به مطالبی که در بخش «شاهنامه و اقوام دیگر» بدانها اشاره شد، به نقد و خوارداشت شاهنامه و فردوسی می‌پردازند و نیز ملی‌گرایان افراطی که می‌خواهند حکیم توس را شعوبی، اسلام‌گریز، غیر مسلمان، زرتشتی و ... معرفی کنند هریک به تعبیر عامیانه از یک سوی بام افراط و احساسات‌زدگی غیر علمی افتاده‌اند و متأسفانه دانسته یا ندانسته اصلی‌ترین مخالفان و معارضان حماسه ملی ایران هستند.

غیر از نکوهش و نقدهای برخاسته از مخالفت، گاهی بعضی شاعران بعد از فردوسی - به ویژه منظومه‌سرایان مقلد وی - از دیدگاههای گوناگون بر او و اثرش خرده‌هایی گرفته‌اند که برای آگاهی دانشجویان و علاقه‌مندان در این بخش به چند نمونه اشاره می‌کنیم. اسدی توسی همشهری فردوسی به صورت تلویحی ایراد گرفته است که چرا فردوسی روایات دلاوری گرشاسپ را در شاهنامه نیاورده است: به شاهنامه فردوسی نغزگوی که از پیش‌گویندگان بردگوی بسی‌یاد رزم‌یلان کرده بود از این داستان یاد نیاورده بود نهالی بُد این رُسته هم زان درخت شده خشک و بی‌بار و پژمرده سخت^۳ اشکال نظر اسدی - و دیگرانی که تصوّر می‌کردند یا دوست می‌داشتند که باید همه داستانهای ملی-پهلوانی ایران در شاهنامه باشد - این است که توجه نکرده‌اند فردوسی در کار خویش پیرو ساختار روایی منابعش بوده و حتی برای حفظ وحدت موضوعی و داستانی حماسه ملی ایران و نیز نگرانی از پایان گرفتن عمرش و ناتمام ماندن شاهنامه، از میان مآخذ خود یا روایاتی که می‌توانسته است به دست بیاورد

۱. ر.ک: شهری، ۱۳۶۹، ج ۵، صص ۵۱۲ و ۵۱۳.

۲. ر.ک: نامه‌های پاریس، ۱۳۸۴، ص ۳۰۶.

۳. اسدی، ۱۳۱۷، ۱۶/۲۰-۱۸.

احتمالاً اقدام به انتخاب می کرده است.^۱ سعدی در مقدمه باب پنجم بوستان پس از اشاره به اینکه پراکنده گویی سخن گفتن او را در شیوه «خشت و کوپال و گرز گران» بلیغ ندانسته و این کار را به دیگران ختم یافته دانسته است،^۲ ادعا کرده که: نداند که ما را سرِ جنگ نیست و گرنه مجال سخن تنگ نیست بیا تا در این شیوه چالش کنیم سر خصم را سنگ بالش کنیم^۳ اگر خواست سعدی از «چالش» در شیوه «خشت و کوپال و گرز گران» برابری با فردوسی در حماسه سرایی باشد، براساس روایات بوستان نتوانسته است از عهده این ادعا برآید.^۴

قاسمی حسینی گنابادی در منظومه شاهنامه نَوَاب عالی از توقع مالی فردوسی از محمود انتقاد کرده و گفته است:

ز محمود و فردوسیم در ملال که این تیره بخت است و آن خسته حال
یکی از نی خامه صورت نگار در اوصاف جمعی ز دین برکنار
ز دونان دلش آرزومند گنج ز دون همته ها گرفتار رنج
چو قانون، دل از فکر سیمش خراب رگ جانفش افتاده در پیچ و تاب
چو گل در طمع کیسه اندوخته طمعیهای خامش جگر سوخته^۵
ناگفته پیداست که این اعتراضات مبتنی بر افسانه های مشهور و گسترش یافته شاهنامه سرایی فردوسی به امید دریافت صله محمود است که در مقدمه شاهنامه (۱) درباره نادرستی آنها بحث شد. محمدعلی توسی، ناظم شاهنامه نادر، سخن

۱. برای آگاهی بیشتر درباره این موضوع، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۷، صص ۵۵ و ۵۶.

۲. که فکرش بلیغ است و رایش بلند در این شیوه زهد و طامات و پند
نه در خشت و کوپال و گرز گران که آن شیوه ختم است بر دیگران
(سعدی، ۱۳۸۴، ۲۵۰۴/۱۳۶ و ۲۵۰۵)

۳. سعدی، ۱۳۸۴، ۲۵۰۶/۱۳۶ و ۲۵۰۷.

۴. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: امامی، ۱۳۷۴، صص ۱۵۳-۱۶۸؛ وحیدیان کامیار، ۱۳۶۹، صص ۴۴-۵۶.

۵. قاسمی حسینی گنابادی، ۱۳۹۱، ۵۴۷۵/۲۹۴-۵۴۷۹.

فردوسی را به سبب اشتغال بر داستانهای رستم و شخصیت‌های زرتشتی (شاهان و پهلوانان ایران پیش از اسلام) درخور نقد دانسته است:

کلامش خرد و وحی انگاشتی به تعظیمش از جای برخاستی
اگر قصه رستم داستان نمی بود یا مدح زردشتیان^۱

عبدالحسین میرزا از لشکریان دوره مظفرالدین شاه در سالنامه اش بر فردوسی ایراد گرفته که در ذکر نامهای پادشاهان و اشخاص تاریخ ملی ایران گرفتار سهو و تحریف شده و اسامی همه شهریاران را به ترتیب نیاورده است:

در آن نامهایی که او گفته است بسی سهو و تحریفها رفته است
همان در زمانهای شاهان پیش بسی کرده تلفیق از کم و بیش
نیاورده نام شاهان را تمام به ترتیب از ایشان نبرده است نام^۲

این انتقاد هم به سان ایراد اسدی ناشی از علاقه سنتی ایرانیان به بودن همه روایات ملی-پهلوانی ایران در شاهنامه و نیز بی توجهی به مسئله استفاده و پیروی فردوسی از منابع مکتوبی است که اصولاً نمی توانسته شامل همه گزارشهای متنوع تاریخ ملی / روایی (با تمام اختلافها در جزئیات) باشد.^۳

۱. طوسی، ۱۳۳۹، ۳۳۲/۱۵ و ۳۳۳.

۲. ر.ک: رزمجو، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۹۶.

۳. برای نقدی دیگر از این منظر در کتاب تاریخ فرازستان از عصر ناصرالدین شاه قاجار، ر.ک: طلایی، پرویز حسین، «معرفی و بررسی شیوه تاریخ‌نویسی سه نسخه تاریخ ایران باستان، فرازستان و مقدمه فرازستان»، آینه پژوهش، سال بیست‌ودوم، شماره ششم (پیاپی ۱۳۲)، بهمن و اسفند ۱۳۹۰، ص ۷۶.